

تأملی در آیہ ی تطہیر

مؤلف:

آیت الله العظمی نعمت الله صالحی نجف آبادی

Ketabton.com

باسمه تعالی

چندی پیش نامه‌ای از سوی یکی از برادران ایمانی به دستم رسید که درباره‌ی **آیه تطهیر** مطالبی نوشته و سولاتی مطرح کرده بود. نظر به اینکه نامه ایشان خصوصی نبود من نیز نامه مزبور را در جمعی از برادران ایمانی خواندم و مطالبی را درباره مفاد آن نامه و **آیه تطهیر** تقریر کردم که ضبط شد. یکی از دوستان گرامی، تحریر مطالب جلسه مذکور را برعهده گرفت و در عین حال بر آن بود که حالت گفتاری و شفاهی سخنان اینجانب کاملاً از میان نرود. آنچه اینک در مقابل شماست به انگیزه بررسی همان نامه فراهم آمده است. از آن برادر عزیز که نامه‌اش موجب تقریر این مطالب شد و برادر کوشایی که تحریر گفته‌هایم را برعهده گرفت، سپاسگزارم.

نامه‌ای که موجب تقریر این رساله شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- اولاً آیه قرآن می‌فرماید:

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) (یونس / ۳۶)

یعنی گمان غالب هم برای بیان حقیقت کفایت نمی‌کند تا چه رسد به احتمالات و چیزهایی که اصلاً نمی‌دانیم. لذا عرض می‌کنم که بر خلاف ادعای شما همه آیه و آیات قبل و بعد را مطالعه کرده‌ام و به نتایجی که ذیلاً می‌آید رسیده‌ام. قرآن کتابی نیست که فقط شما خوانده باشید ما هم آن را مطالعه کرده‌ایم.

۲- با تدبر در آیات ۲۸ تا ۳۵ سورة احزاب نکات بسیار جالبی مد نظر قرار می‌گیرد:

الف) آیات خطاب به زنان پیامبر p آغاز شده است که در این خطابات از لفظ ازواج یا از لفظ «نساء النبی» که بسیار روشن و سراسر است استفاده شده، اما به ناگاه مخاطب آیه **أهل البيت** می‌شود و تصریح زنان پیامبر p به اصطلاح **أهل البيت** تغییر می‌کند.

ب) تمام ضمائر جمع مؤنث است اما در میانه راه به جمع مذکر تبدیل می‌شود و دوباره به جمع مؤنث برمی‌گردد!

ج) خطابات قرآن نسبت به زنان نبی که عدة معینی هستند. خطاباتی تند و سرزنش آمیز است. گویی احتمال فاحشه مبینة یا تبرج آن هم به سبک جاهلیت اولی یا نازک کردن صدا در بین زنان وجود دارد و یا (نعوذبالله) سابقه ای وجود داشته است. حتی خداوند می فرماید: که برای نیکوکارانی از ایشان اجر عظیمی آماده کرده است. اما ناگاه در میانه آیات (و نه در انتهای آنها) خطابی بسیار ارزشمند مبنی بر تطهیر اهل البیت و بردن هر گونه پلیدی و ناپاکی به چشم می خورد که کاملاً خلاف سیاق معنایی آیات است.

با توجه به نکات فوق به خوبی روشن است که هیچ گوینده عاقلی در میان گفته هایش نسبت به زنان، خطاب را بی دلیل عوض نمی کند، خطابی که از لحاظ معنایی هم سیاق متفاوت دارد و دوباره خطابش را به روشنی به همان زنان برگرداند. چه شده که خداوند چنین می کند و خطاب سراسر «یا نساء النبی» را به «اهل البیت» و ضمائر مؤنث را به مذکر بدل می کند و دوباره با اتمام این قسمت با واو عطف به گفتگو با زنان نبی p ادامه می دهد (آیه ۳۴ که در بررسی های شما نبود) اگر معتقد باشیم که خداوند عاقلانه سخن می گوید (!) به ناچار باید بگوییم در این قسمت خداوند مطلب خاصی را مدنظر داشته که با مدلول آیات قبل و بعد تفاوت می کند. لذا اتفاقاً با توجه به سیاق آیات و نیز اعتقاد به حکیمانه بودن کلام الهی باید بگوییم: اهل البیت طبق اصول فهم کلام با «نساء النبی» یکی نیست و متفاوت است. لذا شما که بر خلاف سیاق و بررسی همه جانبه آیات می گوید: اهل البیت همان زنان رسول خدا p هستند، باید توضیح دهید که این تغییرات جدی و اساسی

چرا در کلام حکیمانه الهی صورت گرفته است؟ دوباره خداوند پس از آیه تطهیر می‌گوید:

(وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ) (احزاب / ۳۴)

۳- در راستای این که بگویید اهل البیت و نیز جمع مذکر بی‌مشکل است به آیه حضرت ابراهیم ع اشاره فرمودید. استدلال شما آن است که در آن آیه به روشنی اهل البیت معنای زنان را می‌دهد و از آن در این آیه هم استفاده کردید که خطاب آن به همان زنان و ضمائر هم مؤنث است. این تغییر لفظ و نیز معنای زنان را می‌دهد و از آن در این آیه هم استفاده کردید.

اولاً مشکل معنی کردن آیه بیش از آیه تطهیر است؛ زیرا قبل آن خطاب به یکی از زنان پیامبر خدا است و بعد خطاب آن، اهل البیت آن هم به ضمیر جمع مذکر می‌شود! لذا با آیه‌ای که ابهام و سوالش بیش از آیه تطهیر است آن را شرح فرموده‌اید! همین سوال آنجا هم مطرح است که اهل البیت کیستند؟ اتفاقاً همین نشان می‌دهد که اهل البیت یک اصطلاح است.

ثانیاً در فرضی هم که اهل البیت در آنجا روشن باشد چه دلیلی دارد که برای این آیه هم همان توجیه را بپذیرد؟

۴- در زمان نزول آیات فقط یک دختر آن هم حضرت زهرا - سلام‌الله علیها- در بیت رسول خدا ﷺ حضور داشت و قطعاً شمول لفظ اهل البیت می‌شود، اظهار تردید در این مورد بسیار عجیب است.

۵- در لغت و زبان عرف بشر افراد را جزء اهل بیت خودشان حساب نمی‌کنند. اهل بیت نبی ﷺ را شامل خود نبی ﷺ نمی‌گیرند و اگر بخواهیم

چنین معنی کنیم باید بگوییم: **اهل البيت** اصطلاح است. لذا این که گفته‌اند: «ابراهیم $\mathcal{U}$ را آیه جزء اهل بیتش به حساب آورده» بی‌دلیل و مصادره به مطلوب است. قاعده تغلیب هم جایی است که لااقل یک مرد در میان زنان حاضر باشد و با توجه به این که نبی ρ در ظاهر لغات جزء اهل بیت خودش حساب نمی‌شود مشکل ضمیر مذکر حل نمی‌گردد.

۶- اما چنان که در آیه ۳۵ آمده است:

(وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ) (احزاب / ۳۴)

«و یاد کنید آنچه را که در خانه‌هایتان از آیات خدا خوانده می‌شود».

برای زنان پیامبر ρ لفظ بیوت آمده نه بیت. لذا ایشان در خانه‌های مختلف حضور داشتند و بیتی که مشهور بود بیت خود رسول خدا ρ بود که در جوار مسجد النبی ρ است و در این بیت تنها دختر و داماد و اسباط رسول خدا ρ حضور داشتند.

حالا وقتی آیه می‌گوید: اهل البیت منظور اهل البیوت نیست بلکه اهل بیت خاصی است. شما بگویید: این اهل بیت کیانند؟ زنان پیامبر ρ ؟

۷- اگر اهل البیت زنان رسولند، به موجب این آیه مقامی والاتر از همه انسان‌ها دارند، چرا که هر گونه پلیدی از ایشان زدوده شده است. پس چرا در هنگام مباہله پیامبر اکرم ρ فقط علی بن ابی طالب $\mathcal{U}$ و صدیقه کبری و حسنین - علیهم السلام - را به همراه برد و اولی را نفس خود، دومی را نساء خود. سومی و چهارمی را پسران خود خواند؟ بالاخره ما اهل البیت نبوت را

از کجا تشخیص بدهیم؟ از عمل و فعل رسول خدا p یا از دلخواه و فکر خودتان؟

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ)
(آل عمران / ۶۱)

۸- در آیات قرآن مثل (إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي) به صراحت فرزند از اهل حساب شده؛ حال آنکه شما دختر رسول خدا p را فقط با احتمال (!) داخل در اهل البیت کرده‌اید.

۹- حتی در لغتنامه‌های اهل سنت، اهل بیت النبی p به معنی «زنان و دختران و داماد او، علی (ع) علناً آمده است. (لسان العرب ۱/۱۲۸) و به آیه تطهیر استناد شده است.

۱۰- از آنجا که مسأله واضح شد، عرض می‌کنم: تحلیل شما از این آیات با مطالبی که خواندید کاملاً مطرود است و به دور از آیه می‌باشد، حداکثر آن است که شما ادعا کنید این هم یک احتمال در معنی اهل البیت است که در این صورت با در نظر گرفتن احتمالات دیگر، آیه مجمل و مبهم است و باید به سنت و حدیث رجوع کرد و خود آگاه هستید که با مراجعه به محکّمات حدیث و سنت نبوی p جز آنکه اهل البیت همان رسول خدا p و دختر او و ائمه اطهار - علیهم السلام - هستند به دست نمی‌آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از تقدیم سلام، نامه آن جناب را با دقت خواندم و از اینکه بحث را با آیه شریفه:

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) (یونس / ۳۶)

«همانا گمان به هیچ روی [آدمی را] از حقیقت بی نیاز نسازد». آغاز نموده‌اید، مسرور شدم. البته چنانکه می‌دانید باید مراقب بود که در این قبیل سفارش‌ها، مشمول آیه کریمه‌ای نشویم که می‌فرماید:

(أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ) (بقره / ۴۴)

«آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را از یاد می‌برید؟». اما اینکه مرقوم فرموده‌اید: «ما هم قرآن را مطالعه کرده‌ایم» جای تبریک است و مایه خوشحالی ماست ولی باید در نظر داشت که در مطالعه و تلاوت قرآن کریم، حق تلاوت آن نیز ادا شود، چنانکه فرموده:

(الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ) (یونس / ۳۶)

(بقره / ۱۲۱)

تأملی در آیه تطهیر

«کسانی را که به آنان کتاب داده‌ایم و آن را چنانکه سزاوار آن

است تلاوت می‌کنند، ایشان‌اند که به آن ایمان می‌آورند».

ذکر این نکته نیز لازم است که در بررسی نامه این برادر محترم علاوه بر گفته‌های ایشان، مطالبی را که سایرین نیز درباره آیه تطهیر اظهار داشته‌اند، از نظر دور نمی‌داریم و ابتدا آیات سی‌ام تا سی و چهارم سورة «احزاب» را ترجمه و به اجمال مرور می‌کنیم:

آیات مورد نظر با خطاب (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ = ای زنان پیامبر) آغاز شده و

می‌فرماید:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفْ

لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

وَمَن يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتَهَا

أُجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا) (احزاب / ۳۰-۳۱)

«ای زنان پیامبر، هر که از شما، آشکارا به کاری زشت، مبادرت ورزد او را عذاب دو چندان باشد و این بر خدا آسان است، و هر که از شما خدا و فرستاده‌اش را با فروتنی فرمان برد و کرداری شایسته به جای آورد، پاداشش را دو چندان می‌دهیم و برایش روزی بزرگوارانه آماده ساخته‌ایم».

آنگاه برای تبیین اینکه چرا محاسبه اعمال ایشان به صورتی غیر از سایرین خواهد بود بار دیگر کلام خود را با خطاب (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ) آغاز کرده و می‌فرماید:

(يُنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ إِنَّ أَتَّقِيْنَ) (احزاب / ۳۱)

«ای زنان پیامبر، اگر پارسایی کنید همسان هیچ یک از زنان نیستید».

و پس از این مقدمه می‌فرماید:

(فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ

وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ

تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَءَاتِينَ

الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ) (احزاب / ۳۱-۳۲)

«پس [طبیعی سخن بگویند و] گفتار خود را نرم و نازک نسازید تا آن که در دلش بیماری است طمع نورزد و گفتاری شایسته بگویند، در خانه‌هایتان قرار گیرید و به شیوة جاهلیت پیشین به خودنمایی برون نیایید و نماز بر پا دارید و زکات پردازید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید».

بدین ترتیب، در اینجا بجاست که تبیین کند چرا این اوامر را - که از همگان مطلوب است - بار دیگر متوجه آنان ساخته و چرا از آنها توقع

تأملی در آیه تطهیر

می‌رود به اوامر، عمل و از نواهی، اجتناب کنند. از این رو در ادامه آیه - و نه حتی در آیه بعد - بلکه بلافاصله^۱ فرموده:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

(احزاب / ۳۳)

«جز این نیست که خدا [با این اوامر و نواهی] می‌خواهد پلیدی را از شما [ای] اهل این خانه بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

توجه داشته باشیم که لفظ «اهل» منصوب است، زیرا «منادی» است. یعنی «یا اهل البیت = ای اهل خانه». در واقع آیه بدین معنی است که: ای اهل این خانه جز این نیست که خداوند می‌خواهد (= اراده دارد) پلیدی را از شما بزداید و شما را چنانکه باید، پاک سازد. سپس در آیه بعد می‌فرماید:

(وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ
وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا) (احزاب / ۳۴)

۱- آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ در تمام مصاحف مسلمین، بی‌خلاف، نیمی از آیه ۳۳ و دنباله بخش اول آن است و هیچگاه یک آیه مستقل و جدا از صدر آیه شمرده نشده است.

«و یاد کنید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در خانه‌هایتان

تلاوت می‌شود، همانا خداوند باریکدان و آگاه است».

ملاحظه می‌کنیم که در صدر آیه ۳۳ لفظ «بیوت» و در میانه آیه «بیت» و در آیه ۳۴ بار دیگر «بیوت» آمده. لازم است که بدانیم در مدینه، پیامبر اکرم ρ در کنار مسجد، خانه‌ای نسبتاً وسیع داشت. که دارای حجره‌هایی بود^۱ و هر یک از همسران پیامبر ρ در یکی از آنها اقامت داشت.

گمان ندارم بر کسی پوشیده باشد که پیامبر ρ در مدینه خانه‌های متعدد و جدا از هم نداشت بلکه یک «بیت» بزرگ در جوار مسجد داشت که درون آن اتاق‌های متعدد بود که هر یک از همسران آن حضرت در بخشی از آن خانه بزرگ، زندگی می‌کردند^۲. علت اینکه قرآن در صدر آیه «بیوت» و در میانه آیه «بیت» و باز بلافاصله در آیه بعدی «بیوت» فرموده آن است که به اعتبار کل محل زندگی پیغمبر ρ و به اعتبار اینکه صاحب کل خانه، شخص پیامبر ρ بوده، «البیت = این خانه» فرموده که همه آن منتسب به آن حضرت

۱- ر. ک. سوره شریفه حجرات.

۲- در اینجا مناسب است که یادآور شویم: اگر قرآن در آیه ۳۴ سوره احزاب فرموده «**بیوتکن**» = خانه‌های شما (زنان پیامبر ρ)»، در آیه ۵۳ همین سوره تعبیر «**بیوت النبی**» را بکار برده که از تأمل در آیات مذکور معلوم می‌شود بیت همسران پیامبر ρ ، همان بیت پیامبر ρ بوده است. بنابراین، کسی که ادعا کرده: «زنان پیامبر ρ که خداوند حاضر نشده خانه‌ای را که آنان در آن سکونت دارند، به پیامبر ρ نسبت دهد» (اهل بیت در آیه تطهیر، جعفر مرتضی‌العاملی، ترجمه محمد سپهری، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۷۸) سخنش موافق قرآن کریم نیست.

است، و در موارد دیگر به اعتبار اینکه همه که درون آن بوده، «بیوت» فرموده است. بنابراین، یک بار به اعتبار اینکه زنان منزل پیامبر ρ به سبب انتساب به آن حضرت از اعضای خانواده او و اهل خانه او هستند «أهل البيت = اهل این خانه» یا «اهل خانه» گفته می‌شوند یعنی فی‌المثل حجرة «ام سلمه» بیت پیامبر ρ است، حجرة «جویریة» بیت پیامبر ρ است و هكذا ... و بار دیگر به اعتبار اینکه هر یک از همسران پیامبر ρ ، با آن حضرت، خانواده‌ای را تشکیل می‌دهند، «بیوت» گفته می‌شود. و این دو تعبیر تخالف و تباینی با هم ندارند. بنابراین، به اعتبار کلی، محل زندگی پیامبر ρ و همسرانش «البيت» (یعنی بیت پیامبر ρ) بود، چنانکه در قرآن آمده است:

(كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ) (انفال / ۵)

«چنانکه پروردگارت تو را به حق از خانه‌ات برون آورد».

و در عین حال به اعتبار هر حجرة یا اطاق، آن را «بیوت» می‌توان گفت، چنانکه فرموده:

(يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا

أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ)

(احزاب / ۵۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر ρ درنیاید مگر آنکه شما را رخصت داده شود».

به همین سبب است که در آیه ۳۴ سورة احزاب به همسران پیامبر ρ فرموده: «یاد کنید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در «بیوتکن» = خانه‌های شما (زنان)» تلاوت می‌شود. طبعاً تلاوت آیات الهی در «بیوت» آنها بدان سبب بوده که همسر پیامبر ρ بوده‌اند و «بیوت» آنها «بیت النبی» بوده است که هر یک از همسرانش در یکی از حجره‌های آن اقامت داشته‌اند و چنین نبوده که هر یک از همسرانش خانه‌ای در جایی دیگر و جدا از سایر همسران داشته باشند، اصولاً کسانی که با سیره پیامبر ρ آشنایند، می‌دانند که رسول خدا ρ خانه‌ای نداشته که هیچ یک از همسرانش در آن اقامت نداشته باشند!

اینک باید بدانیم که خواست و اراده الهی که در آیه به صورت (يُرِيدُ اللَّهُ = خدا می‌خواهد و اراده دارد) ذکر گردیده، کدام اراده است؟ اراده تکوینی یا اراده تشریعی؟^۱

اگر بدون پیشداوری بنگریم مشکل نیست که دریابیم اراده مذکور در آیه، «اراده تکوینی» نیست. یعنی نه چنان است که خدا تکویناً - مانند آیه ۸۲ سورة «یس» - اراده فرموده باشد «أَهْلُ الْبَيْت» را تطهیر نماید یعنی اراده‌ای که تخلف‌ناپذیر است و موجب عصمت می‌شود. زیرا این اراده را پس از چند نهی از قبیل:

۱- اراده خدا در مواردی تشریعی است که اراده و اختیار مکلف نیز در تحقق آن دخیل باشد و مکلف به خواست خود به اراده خدا عمل کند. بر خلاف اراده تکوینی خدا که کاملاً نامشروط و علت تامه تحقق مراد است و هیچ مانع و تأخیری برای آن متصور نیست.

(فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ) (احزاب / ۳۱)^۱

(وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَهْلِیَّةِ) (احزاب / ۳۱)^۲

و پس از اوامری چون:

(وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿۳۱﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ

تَبْرُجَ الْجَهْلِیَّةِ الْأُولَى^۳ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ

الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) (احزاب / ۳۲)^۳

آورده و فرموده جز این نیست که خدا اراده دارد که شما را پاک سازد
یعنی تحقق پاکی منظور خدا، از طریق عمل به اوامر و اجتناب از نواهی
خواهد بود (تأمل بفرمایید).

لازم است بدانیم اگر در ابتدای کلام سخن از مسایل طبیعی و تکوینی
باشد و در آنجا «اراده» ذکر شود بدیهی است که مقصود «اراده تکوینی»
است، اما وقتی از باید و نباید و امر و نهی شرعی سخن به میان آید و سپس

۱- یعنی: «پس [طبیعی سخن بگویید و] گفتار خود را نرم و نازک نسازید».

۲- یعنی: «و به شیوة جاهلیت پیشین به خودنمایی برون نیایید».

۳- یعنی: «و گفتاری شایسته بگویید، در خانه هایتان قرار گیرید و به شیوة جاهلیت پیشین به خودنمایی برون نیایید و نماز بر پا دارید و زکات بپردازید و خدا و فرستاده اش را فرمان برید».

«اراده» ذکر شود پیداست که «اراده تشریعی» منظور است. به عبارت دیگر، اگر «اراده» معطوف به امور تکوینی باشد، مقصود «اراده تکوینی» است که تخلف‌ناپذیر و علت تامه تحقق مراد است.^۱

اما اگر «اراده» معطوف به احکام و اوامر و نواهی شرعی و قوانین الهی ذکر شود، بی‌تردید منظور «اراده تشریعی» است، فی‌المثل «اراده تشریعی» را در آیه ششم مبارکه «مائده» می‌توان دید که فرموده:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ
وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ^ج وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَرُوا^ج وَإِنْ
كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ
أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا
طَيِّبًا فَامْسَحُوا بَوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ^ج مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ

۱- آیات در این مورد فراوان است از قبیل (بقره / ۱۱۷) و (آل عمران / ۴۷) و (یس / ۸۲) و (غافر / ۶۸) و ...

لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَلَئِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ

نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ^۱

(مائده / ۶)

ملاحظه کنید پس از احکام تشریعی از قبیل وضو و تیمم، می‌فرماید: «خدا نمی‌خواهد (= اراده ندارد) بر شما هیچ تنگی و دشواری نهد بلکه می‌خواهد (= اراده دارد) شما را پاکیزه سازد و نعمت خویش را بر شما تمام نماید». به صدر آیه توجه فرمایید که با **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا = ای کسانی که ایمان آورده‌اید)** آغاز شده، آیا می‌توان گفت که بنا به اراده الهی همه مؤمنین معصوم‌اند؟!

حال این آیه را با آیه ۳۳ سورة «احزاب» مقایسه کنید، چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ در سورة «مائده» فرمود: ای مؤمنان، چون به نماز برخیزید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج‌ها بشوید ... و اگر آب نیافتید تیمم کنید ... الخ. یعنی به واسطه اجرای این احکام و انجام این اعمال، خدا می‌خواهد شما را پاک ساخته و نعمتش را بر شما تمام نماید. در سورة «احزاب» نیز فرموده: در

۱- «ای مؤمنان، چون به [قصد] نماز برخیزید، روی خود و دست‌هایتان را تا آرنج‌ها بشوید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک [مسح کنید] و اگر جنب باشید، غسل کنید. و اگر بیمار یا مسافر باشید و یا کسی از شما از موضع قضای حاجت بیاید و یا با زنان آمیزش کرده باشید، آن گاه آبی نیابید، آهنگ خاکی پاک کنید و از آن [خاک] رویتان و دستانتان را مسح کنید. خداوند نمی‌خواهد بر شما دشواری قرار دهد. بلکه می‌خواهد که شما را پاک بدارد و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که سپاس گزارید».

خانه‌های خویش قرار گیرید و نماز برپا دارید و زکات پردازید و از خدا و رسولش اطاعت کنید جز این نیست که خدا می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و چنانکه بایسته است شما را پاکیزه سازد.

این آیه نیز مشابه آیه ششم سورة «مائدة» است. در هر دو آیه، در مقام تعلیل حکمت تشریع قوانین، نازل شده و در آنها سخن از علت غایی تشریع احکام است نه مقامات افراد و خصوصیات تکوینی آنها! و همچنان که در سورة «مائدة» جمله **(وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ)** دلیل طهارت تکوینی و عصمت مؤمنان نیست در سورة «احزاب» نیز «ارادة طهارت و اذهاب رجس» در واقع «ارادة تشریعی» است و نمی‌تواند دلیل عصمت و طهارت تکوینی کسی باشد، همچنان که آیه ششم سورة «مائدة» بیانگر آن است که هدف از تشریع وضو و غسل و تیمم «طهارت مؤمنان» است، غایت اوامر مذکور در آیه ۳۳ سورة «احزاب» نیز «طهارت اهل البیت» بوده است. زیرا چنانکه می‌دانیم اصولاً اوامر و نواهی الهی در آیات تشریعی و قانونی قرآن (یعنی در احکام) ناشی از «ارادة تشریعی» پروردگار است.

افزون بر این، در سورة «احزاب» (آیات ۲۸ به بعد) سخن از تکالیف است، از قبیل اینکه در خانه‌های خویش قرار گیرید و خودنمایی نکنید و نماز اقامه کنید و زکات پردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید و ... پرواضح است که این امور مربوط به «ارادة تشریعی» الهی است نه ارادة تکوینی. به عبارت دیگر، ارادة خدا بر اذهاب رجس و تطهیر اهل البیت که در سورة «احزاب» فرموده: **(يُطَهِّرْكُمْ)** مانند اراده‌ای است که در سورة

«مأثده» خطاب به همه مؤمنین - از جمله پیامبر اکرم P و حضرت علی و فاطمه و ... - فرموده (يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ).

همچنان که به پیامبر P نیز فرموده:

(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا) (توبه / ۱۰۳)

«از مال‌های ایشان زکات بگیر که بدین کار پاکشان می‌سازی و

آنان را تزکیه و پالایش [روحی] می‌کنی».

آیا این آیه بدان معنی است هر که به پیامبر P زکات پرداخت، طاهر و معصوم شد؟! بدیهی است که مقصود این است که هدف از تشریع زکات آن است که انسان‌ها از آلودگی به حرص و آز نسبت به مال دنیا، پالایش شوند و این پاکی و طهارت از طریق عمل به قانون زکات حاصل می‌شود.^۱

توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم که در ذیل آیه ۶ سورة مبارکه «مأثده»، افعال مضارع آمده است مانند «یرید» و «یتم» و در آیه ۱۰۳ سورة «توبه» نیز افعال «تطهر» و «تزکی» مضارع‌اند. زیرا تحقق این افعال منوط و مشروط است به اجتناب از نواهی و انجام اوامری که قبل از این افعال ذکر شده‌اند یعنی تحقق این افعال نتیجه اعمال و افعال پیش از آنهاست. با در نظر داشتن این نکته می‌بینیم که آیه تطهیر نیز فرموده: «اذْهَبِ اللَّهُ عَنْكُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْكُمْ = خدا پلیدی را از شما زدود و شما را پاک و پاکیزه ساخت» زیرا چنانکه گفته شد این «اذهاب رجس و تطهیر» مشروط و موکول به انجام

۱- در قرآن کریم آیات فراوانی درباره «اراده تشریعی» پروردگار می‌توان یافت که از آن جمله است: (بقره / ۱۸۵)، (نساء / ۲۶-۲۸) و

اعمال و افعالی است که قبل از آنها ذکر شده است. به عبارت دیگر اعمال و افعال مذکور، مقدمه و زمینه‌ساز تحقق اذهاب رجس و تطهیر است. نیازی به توضیح نیست که این موضوع تناسبی با اراده تکوینی الهی ندارد که نامشروط و بی‌نیاز از مقدمه و زمینه‌سازی است (تأمل بفرمایید).^۱

بار دیگر به سورة احزاب باز گردیم که پس از آیه ۳۳، باز خطاب به همان زنان پیامبر^۲ است و آیه تشریعی است و فرموده:

(وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ
وَالْحِكْمَةِ)

(احزاب / ۳۴)

«و یاد کنید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود».

ملاحظه می‌فرمایید که آیات ۲۸ الی ۳۴ سورة احزاب کاملاً با هم پیوند دارند و هیچ انقطاعی میانشان نیست.

اما در اینجا غفلت (یا تغافل) از یک قاعده زبان عربی، سبب این سوال شده است که چرا در ذیل آیه ۳۳، ضمیر جمع مذکر مخاطب استعمال شده

۱- با توجه به اینکه شما «اصحاب کساء» را حتی قبل از نزول این آیه معصوم و مصون از خطا می‌دانید و آیه مذکور ۹ امام دیگر را شامل نمی‌شود، توصیه می‌کنیم برای اثبات عصمت آن بزرگواران به دلایل دیگر تمسک فرمایید زیرا چنانکه دیدیم و خواهیم دید آیه تطهیر، مقصود شما را برآورده نمی‌سازد.

در حالی که در صدر همان آیه و در آیات ۲۸ الی ۳۴ سورة «احزاب»، ضمائر جمع مؤنث مخاطب به کار رفته است؟!

قاعده مورد نظر ما، همان قاعده تغلیب است. بنا به قاعده مذکور، جمعی از اناث که شامل حداقل یک مذکر باشد، وجوباً در حکم جمع مذکر است. به عبارت دیگر، اگر گروهی از زنان که فقط یک مرد در میانشان باشد، به من سلام کنند؛ پاسخ من به آنها باید با ضمیر جمع مذکر باشد. یعنی باید در جوابشان بگوییم: علیکم السلام.

قرآن کریم که به زبان قوم عرب یعنی به زبان فصیح عربی نازل گردیده^۱ همواره این قاعده را رعایت کرده است. از جمله آنگاهی که فرشتگان به خانه حضرت ابراهیم^۲ می آیند و به او فرزندی را بشارت می دهند و همسر آن حضرت با تعجب می خندد، فرشتگان پاسخ می دهند:

(قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ^۳ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ

أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُمْ حَمِيدٌ مَجِيدٌ) (هود / ۷۳)

۱- چنانکه فرموده: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» (ابراهیم / ۴) «ما هیچ فرستاده ای را جز به زبان قومش نفرستاده ایم». و نیز فرموده: «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل / ۱۰۳) «زبان [این قرآن] عربی واضح و روشن است». و فرموده: «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» (زمر / ۲۸) «قرآنی به زبان عربی که هیچ کژی در آن نیست» و ...

«آیا از کار خدا شگفتی می‌نمایی (توجه کنید که فعل، مفرد مؤنث مخاطب است) رحمت خدا و برکاتش بر شماست [ای] اهل این خانه، بی‌گمان خدا ستوده و بزرگوار است».

چنانکه ملاحظه شد با اینکه مخاطب کلام فرشتگان در ابتدای آیه، یک زن (= حضرت ساره) بوده، ولی با توجه به اینکه حضرت ابراهیم و نیز اهل همان خانه مورد نظر بوده؛ در ذیل آیه، ضمیر جمع مذکر مخاطب به کار رفته است و فرشتگان گفته‌اند: **(عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ)**. پس زن خانه می‌تواند اهل بیت باشد. در سورة احزاب نیز عیناً همین موضوع دیده می‌شود یعنی در ابتدای آیات، خطاب **(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ)** = ای زنان پیامبر آمده و حتی در صدر آیه ۳۳ همه ضمایر، جمع مؤنث است اما هنگام سخن گفتن از «**اهل البيت** = اهل این خانه» که پیامبر و نیز اهل و صاحب همان خانه بوده - بلکه سایرین به اعتبار وابستگی و پیوند با آن حضرت، اهل خانه مذکور محسوب می‌شدند - ضمیر جمع مذکر، استعمال شده است.

در کتب تفسیر نیز گفته‌اند که خطابات قرآن از قبیل **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)** و **(كُتِبَ عَلَيْكُمْ)** و نظایر آنها، مختص و منحصر به مردان نیست بلکه زنان نیز مشمول‌اند ولی بنا به **قاعدة تغليب**، ضمایر مذکر به کار رفته است.

اما برادر ما سخنی بسیار شگفت‌انگیز گفته‌اند، از بند سوم نامه ایشان برمی‌آید که آیه ۷۳ سورة هود را دارای ابهام و سئوالی بیش از آیه تطهیر

می‌دانند و درباره این آیه نیز می‌پرسند که: این سؤال مطرح است که «اهل البیت» کیستند؟!

لازم است در اینجا آیه مذکور را اجمالاً مرور کنیم: بنا به فرموده قرآن کریم، فرشتگان برای مژده دادن نزد حضرت ابراهیم ع آمدند. آن حضرت ابتدا آنان را شناخت و پنداشت که انسان‌اند و برایشان گوساله‌ای بریان آورد اما چون دید که دستشان به آن نمی‌رسد از آنها بیمناک شد و گمان کرد که قصد بدی دارند. فرشتگان خود را معرفی کردند و گفتند: بیمناک مباش که ما فرستادگان خداییم و عذابی که آورده‌ایم برای قوم تو نیست بلکه:

(إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ)

(هود / ۷۰)

«ما به سوی قوم لوط* اعزام شده‌ایم».

سپس قرآن می‌فرماید:

(وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ

وَرَاءَ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾ قَالَتْ يَوَيْلَتِي ۖ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ

وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا ۖ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾)

* - «لوط» ع برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم ع و از پیروان آن حضرت و نماینده و مبلغ آیین حضرت ابراهیم ع در میان قوم خود بود.

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ
 أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (هود / ۷۱-۷۳)

«همسرش ایستاده بود، خندید، پس او را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم. [همسر ابراهیم] گفت: ای وای بر من، آیا من می‌زایم حال آنکه پیرزنی [سالخورده‌ام] و این شویم پیرمردی است؟! به راستی که این چیزی شگفت‌انگیز است! [فرشتگان] گفتند: آیا از کار خدا شگفتی می‌نمایی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما است ای اهل این خانه. همانا او ستوده و بزرگوار است».

اگر بدون پیشداوری در آیات فوق تأمل کنیم می‌بینیم که فرشتگان پاسخ اظهار تعجب همسر ابراهیم U را می‌دهند و به همین سبب، فعل مفرد مؤنث مخاطب، استعمال شده است. حال اگر گفته شود اگر او مخاطب آیه است پس چرا در میان خطاب به او صحبت خانواده و اهل خانه به میان آمده است؟ توجه شما را جلب می‌کنیم به این نکته که در آغاز کلام، روی سخن با یک زن است، اما به اعتبار اینکه وی وابسته به حضرت ابراهیم U و همسر اوست و حضرت ابراهیم نیز در آن خانه زندگی می‌کند و عضو خانواده است لذا هنگامی که هردوی آنها مورد نظر هستند، ضمیر را مذکر می‌آورد. در واقع آیه می‌فرماید: چرا تعجب می‌کنی مگر نمی‌دانی که تو عضو خانه‌ای هستی که رحمت و برکات خدا در آنجاست، و چون این رحمت و برکات

تأملی در آیه تطهیر

هم تعلق به ابراهیم U و هم همسرش داشته - بلکه در درجه نخست متوجه آن حضرت بوده و در درجه بعدی به سایر اعضای خانه تعلق می گرفته - لذا ضمیر، ناگزیر مذكر آمده است، و از آنجا که به هنگام ذکر رحمت و برکات خدا عنایت به ابراهیم U نیز بوده است لذا تعبیر «**علیکم أهل البيت** = بر شما ای اهل این خانه» را آورده است. در حالی که قرآن می توانست بفرماید: «**أتعجبین من أمر الله، رحمت الله وبرکاته علیک** = آیا از امر خدا تعجب می کنی در حالی که رحمت خدا و برکاتش برتوست». یعنی هم می توانست تعبیر - «**علیکم اهل البيت**» را نیاورد و هم می توانست ضمیر مفرد مؤنث مخاطب را بکار گیرد، اما چرا چنین نکرده؟ زیرا چنانکه گفتیم، عنایت به حضرت ابراهیم و پیوند این زن، با حضرت ابراهیم بوده است، و رحمت و برکات خدا در درجه اول بر او نازل است سپس بر وابستگانش^۱.

در سورة احزاب نیز مسأله ما به همین صورت است. هدف «تطهیر و اسوه و مقتدای سایرین بودن»؛ بیش از هر کس و در درجه اول از پیامبر P مطلوب

۱- درباره آیه ۷۳ سوره هود مفید است که مراجعه کنیم به تفسیر «کشاف» زمخشری که گفته است: ملائکه تعجب حضرت ساره را از آن رو دور از انتظار شمردند که او در خانه آیات الهی و محل نزول معجزات و امور خارق العاده می زیست و از او توقع می رفت که بر خلاف زنانی که در بیت رسالت و نبوت زندگی نمی کنند، به جای آنکه از این بشارت، شگفت زده شود، خدای را تسبیح و تمجید کند. مقصود فرشتگان از گفتن «**رَحِمْتُ الله وبرکاته علیکم أهل البيت**» این بود که ای اهل بیت نبوت، ای اهل بیت خلیل الرحمان، این بشارت و نظایر آن از جمله نعمت هایی است که خدا با آنها شما را اکرام می کند، بنابراین جای شگفتی نیست.

است و در مراتب بعدی از کسانی که به وی وابستگی و با او همنشینی و ارتباط بیشتری دارند. بنابراین، چون برای وصول به هدف مذکور، پیامبر اکرم ρ نیز مورد نظر است و سایرین به اعتبار مراتب وابستگی به آن حضرت، مشمول این خواسته می‌باشند لذا ضمیر مذكر استعمال شده است (توجه بفرمایید).

بار دیگر به سورة هود باز می‌گردیم و از نویسنده محترم نامه می‌پرسیم: شما که مطمئن نیستید همسر پیامبر ρ ، مخاطب آیه باشد و خود پیامبر ρ را هم از مصادیق «أهل البيت» نمی‌دانید، پاسخ دهید با توجه به اینکه فرزند ابراهیم $\mathcal{U}$ نیز هنوز ولادت نیافته بود، پس مخاطب آیه چه کسی بوده است؟!؟

اگر بگویید: شاید علاوه بر حضرت ابراهیم $\mathcal{U}$ و همسرش افراد دیگری نیز، در خانه حضور داشته‌اند و کلام فرشتگان خطاب به آنها بوده است!! می‌گوییم: حتی با پذیرش این فرض بی‌دلیل نیز تردید نیست که بنا به اسلوب کلام حکیمانه (یا به قول شما عاقلانه) وقتی فرشتگان سخن را با جواب به زن پیامبر آغاز می‌کنند دیگر معقول و مقبول نیست که در میانه کلام و قبل از اتمام جواب او، به کلی از وی صرف نظر کرده و مطلبی بگویند که زن پیامبر به هیچ‌وجه از مصادیق آن نباشد، یعنی بگویند: ای زن، آیا از امر خدا تعجب می‌کنی در حالی که رحمت و برکات خدا بر کسان دیگری است غیر از تو! این چه جوابی است برای آن زن؟! اصلاً چرا چنین جوابی را با

خطاب به آن زن آغاز کرده‌اید؟! اگر رحمت و برکات آن زن را شامل نیست، کلام فرشتگان که جواب زن نخواست بود!! اصولاً چگونه است هنگامی که همسر پیامبر تعجب کرده و خندیده آنها به دیگران پاسخ می‌دهند؟!

اگر همسر ابراهیم ^۱ را از «اهل البيت» بشماریم در این صورت کلام الهی - معاذ الله - به کلی پریشان می‌شود زیرا وی از خبر بچه‌دار شدن خود در آن سن و سال، تعجب کرده بود، چه معنی دارد که فرشتگان به او بگویند: ای زن، آیا از امر خدا تعجب می‌کنی در حالی که رحمت و برکات خدا بر شما (ای زید و عمرو و بکر) است؟!

در سورة «احزاب» نیز معقول و مقبول نیست که قرآن در میان خطاب به زنان پیامبر ^۲، ناگهان و بدون سابقه و بدون ذکر مخاطبین جدید و بی‌آنکه کلام قبلی را به پایان برساند، به کلی از زنان مذکور - که مخاطبین قبل و بعد جمله مورد نظر، می‌باشند - صرف نظر کرده و با افراد دیگری سخن آغاز کند و مطلبی بگوید که هیچ ارتباطی با زنان پیامبر ^۲ ندارد و ایشان از شمول آن خارج‌اند!!^۱

از نویسندة محترم می‌پرسیم: آیا شما اهل خانه خودتان نیستید، آیا همسر شما اهل خانه شما نیست؟! و فقط فرزندان و نوادگان شما و دامادتان اهل

۱ - فراموش نکنیم که این قول، دستاویز به دست کسانی می‌دهد که بر خلاف آیه (وَإِنَّا لَهُمْ حَافِظُونَ) (حجر / ۹) ادعا می‌کنند که نظم قرآن - نعوذ بالله - به هم ریخته و جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» از جایی دیگر به اینجا منتقل شده است، زیرا اینگونه سخن گفتن، اسلوب کلام حکیم نیست. ر. ک. حاشیه شماره ۳۲، رساله حاضر.

خانه شما هستند؟! به راستی به اندازه کافی در این گفته خود تأمل کرده‌اید؟!

اکنون توجه شما را بدین نکته جلب می‌کنیم که تماثل بسیاری میان آیه ۷۳ سوره هود با آیه تطهیر وجود دارد. مخاطب هر دو آیه، مؤنث است؛ در سوره هود، مفرد مؤنث و در سوره احزاب، جمع مؤنث. در هر دو، مخاطب صدر کلام، همسر پیامبر است. در هر دو، لفظ منصوب «اهل البيت = ای اهل این خانه» به کار رفته است. در صدر آیه ۳۳ سوره «احزاب»، افعال جمع مؤنث مخاطب و در ذیل همان آیه ضمائر جمع مذكر مخاطب آمده است. بنابراین، ضمیر جمع مذكر به هر دلیلی که در آیه ۷۳ سوره هود آمده باشد به همان دلیل در آیه تطهیر نیز استعمال شده است.^۱ از نظر ما قاعده تغلیب در هر دو آیه مراعات شده است. اما بی‌مناسبت نمی‌دانیم پیش از آنکه به اجزای دیگر آیه تطهیر بپردازیم، یادآور شویم که علمای نحو و لغت، مطالب دیگری نیز گفته‌اند. از آن جمله «زمخشری» ذیل آیه سوره هود تصریح نموده که در زبان عربی جایز است از مفرد - حتی از مفرد مؤنث - به منظور تکریم

۱- برادر ما نوشته‌اند: «در فرضی که اهل البيت در آنجا [هود / ۷۳] روشن باشد چه دلیلی دارد که برای این آیه [احزاب / ۳۲] هم همان توصیه را بپذیریم؟» در پاسخ ایشان می‌گوییم: امید است که شما قانون منطقی «حکم الأمثال واحد» را مردود ندانید! علاوه بر این، لابد می‌دانید که «القرآن یفسر بعضه بعضاً» یا چنانکه حضرت علی ۵ فرموده: «یشهد بعضه علی بعض» (نهج البلاغه / خطبه ۱۳۳).

و احترام و بزرگداشت، با ضمیر جمع مذکر یاد شود. و به بیت زیر استناد کرده:

فَلَوْ شِئْتُ حَرَمْتُ النِّسَاءَ وَإِنْ شِئْتُ لَمْ أَطْعَمْ تَقَاخاً وَلَا بَرِّدَا
سِوَاكُمْ

وی در ذیل آیه ۲۴۹ سورة بقره نیز به بیت بالا استناد کرده، همچنین ذیل آیه ۳۲ سورة نور به بیت زیر استشهاد نموده که شاعر عرب خطاب به محبوبه‌اش گفته است:

فَإِنْ تَكْجِي أَنْكِحْ وَإِنْ تَتَأَيَّمِي وَإِنْ كُنْتُ أَفْتَى مِنْكُمْ أَتَأَيَّمُ**

محشی «کشاف» نیز درباره هر دو بیت تصریح کرده: با اینکه مرجع ضمیر، «مفرد مؤنث» است اما به منظور بزرگداشت، از وی با ضمیر «جمع مذکر» یاد شده است.

علمای نحو نیز گفته‌اند: «رَبَّمَا خَوَّطَتِ الْمَرْأَةُ الْوَاحِدَةَ بِخَطَابِ الْجَمْعِ الْمَذْكَرِ، يَقُولُ الرَّجُلُ عَنْ أَهْلِهِ: «فَعَلُوا كَذَا» مِبَالِغَةً فِي سِتْرِهَا حَتَّى لَا يَنْطِقَ بِالضَّمِيرِ الْمَوْضُوعِ لَهَا؛ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةَ مُوسَى ۷: (قَالَ لِأَهْلِهِ افْكُثُوا...) = چه بسا به یک زن با ضمیر جمع مذکر خطاب می‌شود. [مثلاً] مردی به منظور مبالغه در پوشیدگی [و رعایت حرمت] زن، ضمیری را که

* - اگر بخواهی، جز تو، زنان را بر خویش حرام می‌کنم.
و اگر بخواهی، از آب سرد گوارا و خواب نیز برخوردار نمی‌شوم.

** - اگر ازدواج کنی، ازدواج می‌کنم و اگر مجرد بجویی.
با اینکه از تو جوان‌ترم - مجرد می‌گزینم.

مختص وی وضع شده بکار نمی‌برد و دربارهٔ همسرش می‌گوید: «فعلوا کذا = چنین و چنان کردند». از همین باب است [هنگامی که] خدای تعالی ماجرای موسی ۷ را بیان می‌کند که به همسرش می‌گوید: امکثوا [به جای آنکه بگوید: امکثی]....^۱.

بنابراین، قرآن کریم پس از خطابات سابق (آیه ۳۲ و صدر آیه ۳۳) دو کار کرده است: نخست آنکه هدف و علت غایی از صدور احکام قبلی را با حصر بیان می‌کند. دوم آنکه با تغییر ضمیر، محترم بودن آنان و خطیر و شریف بودن موقعیت ایشان را که ناشی از همسری و همخانگی با اسوة البشر حضرت خاتم الانبیاء p است، گوشزد می‌کند تا کسی خطابات سابق را بهانهٔ این ادعا قرار ندهد که «گویی احتمال فاحشة مبینه یا تبرج آن هم به سبک جاهلیت اولی یا نازک کردن صدا در بین زنان وجود دارد و یا - نعوذ بالله - سابقه‌ای وجود داشته است»!!!^۲ به عبارت دیگر، قرآن در آیه تطهیر به هنگام تبیین هدف خطابات سابق و رفع هر گونه شبهه از مخاطبین و به منظور مدح و اکرام زنان رسول خدا p و رعایت حرمت ایشان که از شرافت و موقعیت خطیر زوجیت خاتم النبیین برخوردار بوده‌اند، ضمیر جمع مذکر استعمال کرده است.

۱- تا چند دهه پیش، در ایران نیز در مکالمات مردم به منظور رعایت حرمت و پوشیدگی در کلام، از «همسر» با تعبیر غیر مستقیم از قبیل: «مادر بچه‌ها» و نظایر آن، یاد می‌کردند. در زبان عربی این مقصود با تغییر ضمیر حاصل می‌شد.

۲- آنچه میان دو گیومه قرار داد از بند ج نامه برادرمان نقل کرده‌ایم. همچنین رجوع کنید به جزوه حاضر، ص ۳۷ بند ثانی.

البته ما نظر خود را به صراحت بیان کرده‌ایم و قصد دفاع از این قول را نداشته و اصراری بر پذیرش آن نداریم. اما نظر به اینکه می‌خواهیم سایر اقوال را ناگفته نگذاریم، اجمالاً نظریات سایر علما را نیز به صورت گذرا یادآور می‌شویم.

اینک بپردازیم به کلمه «اهل» و معنی و مدلول آن. بهترین کار این است که به کتب لغت مراجعه کنیم:

در «المنجد» و «المعجم الوسیط» و «أقرب الموارد» می‌خوانیم: **أهل وتاهل** = زن گرفت و ازدواج کرد، برای خود خانواده تشکیل داد. **أهل** = کسی که دارای عیال و همسر است. **الأهل** = عشیره و خویشاوندان، همسر. **أهل الدار** = ساکنین خانه. **أهل البلد والبيت** = ساکنین شهر و ساکنین خانه.

«المصباح المنیر» نوشته است: **أهل وتاهل** = ازدواج کرد. **يطلق الأهل على الزوجة** = به همسر «أهل» اطلاق می‌شود. **الأهل: أهل البيت والأصل فيه القرابة** = اهل یعنی اهل خانه و اصل در اطلاق این کلمه، بر قرابت و خویشاوندی است.

در «مقایس اللغة» ابن فارس، آمده است: **أهل الرجل** = همسر مرد، نزدیکترین افراد به مرد. **التاهل** = ازدواج کردن. **أهل البيت** = ساکنین خانه. در «معجم الفاظ القرآن الکریم» تألیف «مجمع اللغة العربية» مصر، می‌خوانیم: **أهل یحدّد معناه بما یضاف إليه** = معنای کلمه «اهل» از طریق

مضاف الیه مشخص می‌شود. **أهل الرجل** = همسر مرد و خاندانش و خویشاوندانش. **أهل الدار** = ساکنین خانه.

نظر به اینکه نویسنده محترم نامه و تعدادی از علما به هنگام بحث درباره آیه تطهیر، علاقه و اهتمام خاصی به «لسان العرب» نشان داده‌اند، از این رو مطالب کتاب مذکور را با تفصیل بیشتری می‌آوریم. «ابن منظور» می‌گوید: **أهل الرجل عَشِيرَتُهُ وَذَوُو قُرْبَاهُ ...** = اهل مرد یعنی عشیره و نزدیکانش یا خویشاوندانش. وی می‌گوید: **وفي حديث أم سلمة ليس بك على أهلك هَوَانٌ، أراد بالأهل نفسه عليه السلام** = در حدیث «ام‌سلمه» پیامبر ρ به او فرموده: [تو عزیز] و هیچ خواری در اهل تو (= خانواده‌ات) متوجه تو نیست و مراد آن حضرت از «اهل» خودش - علیه اسلام - بوده است.

توجه دارید که وقتی پیامبر ρ اهل همسرش باشد طبعاً همسرش نیز اهل آن حضرت خواهد بود.

«ابن منظور» ادامه می‌دهد که **أهل الامر: ولاته** = اهل امر یعنی مسئولین امر. **أهل البيت = سكانه** = اهل بیت یعنی ساکنین خانه. **أهل الرجل: أخص الناس به** = اهل مرد یعنی خواص و نزدیکترین کسان به او. **أهل بيت النبي ρ : أزواجه وبناته وصهره أعنى علياً ν وقيل: نساء النبي ρ والرجال الذين هم آله، وفي التنزيل العزيز: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ)** = اهل بیت پیامبر ρ همسران و دختران و داماد او یعنی علی ν است. گفته شده که اهل بیت پیامبر ρ ، زنان وی مردانی می‌باشند که آل و خاندان او هستند. در قرآن آمده است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

(احزاب / ۳۳)

و باز می‌گوید: **أهل الرجل وأهله**: زوجه = اهل و اهله مرد یعنی همسرش^۱. **أهل وتأهل الرجل**: تزوج = **أهل وتأهل** یعنی مرد ازدواج کرد. در «القاموس المحيط» نیز مشابه همین مطالب را می‌توان یافت^۲.
ملاحظه می‌کنید که «ابن منظور» نیز مانند سایر علمای لغت، ساکنین خانه را «**أهل البيت**» و همسران پیامبر p را نیز از مصادیق اهل بیت آن حضرت شمرده است^۳.

۱- در کلمات قصار حضرت علی (شماره ۴۲۰) نیز «اهل» به معنای همسر استعمال شده است.

۲- آقای «احمد سیاح» نیز در «فرهنگ بزرگ جامع نوین» نوشته است: «**أهل البيت** = کسان خانه و ساکنان او - **أهل النبي p** = اولاد و داماد آن حضرت امیرالمؤمنین v، یا زنان او».

۳- برادر ما در بند ۹ نامه خود با اشاره به «لسان العرب» نوشته‌اند: «حتی در لغتنامه‌های عربی اهل سنت، «اهل بیت النبي» به معنی زنان و دختران و داماد او علی v علناً آمده و به آیه تطهیر استناد شده است». ما نیز می‌گوییم: خوشبختانه در کتب لغت اهل تشیع نیز جز این نیامده است. ضمناً اگر شما مطالب لغتنامه‌ها را قبول دارید مایه خوشوقتی است، و در این صورت اختلافی نداریم. زیرا کتب لغت چنانکه دیدیم همسران را نیز از مصادیق «**أهل البيت**» شمرده‌اند که قول ما نیز همان است. اما بنا به مندرجات نامه شما، این قول مورد پسندتان واقع نشده و الا در مورد سایرین با شما بحثی ندارم.

با توجه به آنچه در کتب لغت دیدیم و با عنایت به اینکه «تأهل» به معنای همسر گرفتن است؛ به وضوح تمام معلوم می‌شود که قوی‌ترین و آشکارترین مصداق «اهل»، همسر است. بنابراین، به هیچ‌وجه جای تعجب نیست که چرا در آیاتی که تعبیر «أزواج» و «نساء النبی» آمده ناگاه به «أهل البیت» خطاب شده و تصریح به «زنان پیامبر» به «أهل البیت» تغییر کرده است. زیرا همسر هر کس بی‌شبهه، اهل خانه او نیز هست.^۱

از این مهم‌تر قول قرآن کریم است که همسر «عمران» (= پدر حضرت موسی) را «أهل البیت» شمرده و می‌فرماید که خواهر موسی (U) به فرعونیان گفت:

(هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ) (قصص / ۱۲)

«آیا شما را به اهل بیتی راهنمایی کنم که برای شما، او را سرپرستی [و نگهداری] کنند؟».

علاوه بر این، مؤلفین «القاموس المحيط» و «لسان العرب» داماد را از مصادیق «أهل البیت» شمرده‌اند. ما مخالفتی با این قول نداریم ولی نمی‌دانیم نویسنده نامه، این رأی را می‌پسندد یا خیر؟ زیرا در این صورت «ابوالعاص» و «عثمان» نیز از «أهل البیت» خواهند بود!

۱- البته یادآور می‌شویم که در آیه ۷۳ سوره «هود»، تعبیر «أزواج» و «نساء النبی» نیامده و در حالی که مخاطب، مفرد مؤنث است، تعبیر «علیکم أهل البیت» استعمال شده است.

و منظور او مادر حضرت موسی ^۱ بوده است که از «اهل بیت» عمران به شمار می‌رفت و به عنوان پرستار و دایه، فرزندش را تحویل گرفت.^۱ ملاحظه می‌فرمایید که زن خانه و همسر مرد، از اهل بیت او شمرده می‌شود و از مصادیق فعل جمع مذکر «یکفلون» قرار گرفته است.

از آیات قرآن^۲ که در آنها همسر حضرت لوط ^۳ از «اهل» آن حضرت، استثناء شده نیز به خوبی می‌توان دریافت که «همسر» از مصادیق بارز «اهل» است و الا نیازی به استثناء کردنش نبود. در سورة یوسف نیز در آیه ۲۵ «اهل» به معنای همسر استعمال شده است.

در قرآن کریم زن حضرت موسی ^۴ از «اهل» او به شمار رفته است چنانکه فرموده:

(قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا)

(نَجَبِ)

(قصص / ۲۹)

«موسی به همسرش^۳ (خانواده‌اش) گفت: درنگ کنید که آتشی یافته‌ام، شاید از آن، شما را خبری آورم».

۱- چنانکه قرآن نیز فرموده: (فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ) (قصص / ۱۳)

۲- (موسی) را به مادرش باز گرداندایم. (اعراف / ۸۳) (هود / ۸۰) (شعراء / ۱۷۰-۱۷۱) (نمل / ۵۷) (عنکبوت / ۳۲).

۳- شیخ طوسی در «التبیان» (ذیل آیه ۲۹ سوره قصص) می‌گوید: «آن موسی لما قضی الأجل، تسلم زوجته و ساربها = همانا موسی هنگامی که مدت پیمایش را گذارند همسرش را گرفت و با خود برد». شیخ طبرسی در «مجمع البیان» و علامه طباطبایی در «المیزان» و

و این ماجرا پس از آن بود که حضرت موسی ؑ پیمان خود را با پدرزنش حضرت شعیب ؑ به پایان برد و سپس از «مدین» عزم سفر کرد، چنانکه قرآن فرموده:

(فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ) (قصص / ۲۹)

«پس چون موسی مدت پیمانش را به فرجام رساند و همسرش^۱ (خانواده‌اش) را [همراه] برد».

علاوه بر این، علمای لغت گفته‌اند: وقتی کلمه «اهل» مضاف مکان باشد به معنای ساکن یا ساکنین مکان مذکور است چنانکه «اهل مکه» به معنای ساکن یا ساکنین مکه است یا «أهل المدرسة» به معنای ساکن یا ساکنین مدرسه است و هکذا ... بنابراین، ازواج پیامبر ﷺ که در خانه رسول‌خدا ﷺ سکونت داشته و ساکن دائمی بیت آن حضرت بوده‌اند از مصادیق قطعی «اهل البيت» هستند.

«رشیدالدین میبیدی» در «کشف الأسرار و عدة الأبرار» ذیل آیه ۷ سوره نمل گفته‌اند: «أی امراته و هی بنت شعیب» و «المراد بأهله، امراته و هی بنت شعیب» و «المراد بالأهل هنا امراته، بنت شعیب» یعنی منظور از «اهل»، همسر موسی ؑ است که دختر شعیب ؑ بود. میبیدی آیه مذکور را چنین ترجمه کرده «موسی گفت زن خویش را» و ابوالفتوح رازی نیز در تفسیر آیه، «اهل» کنایه از همسر موسی ؑ است که به تبعیت از لفظ «اهل» برای او ضمیر جمع مذكر «کم» ذکر شده است. مؤلفین تفسیر نمونه و تفسیر جلالین و عبدالله شبر و نسفی و فخر رازی و ابوالسعود و سید قطب ذیل آیه مذکور و بیضاوی و قرطبی ذیل آیه ۲۹ سوره قصص مراد از «اهل» را همسر موسی ؑ است.

۱- توجه دارید که همسر، اصلی‌ترین عضو خانواده است که بدون او خانواده تشکیل نمی‌شود.

بنابراین، می‌توان گفت که علمای لغت - چنانکه دیدیم - «همسر» را از مفهوم «اهل» و «اهل البيت» خارج ندانسته‌اند لذا نمی‌توانیم اگر حکمی را برای مصادیق اهل البيت قایل‌ایم برای همسر قایل نباشیم. نکته دیگر آن است که اگر کسی «همسر» را از مصادیق «اهل» نداند ناگزیر باید معتقد باشد که منظور از آیه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا

النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) (تحریم / ۶)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید خویشان و خانواده خویش را از آتش نگاهدارید که هیمة آن مردم و سنگ است». آن است که مسلمان نسبت به همسر یا همسرانش مسئولیتی ندارد و فقط نسبت به فرزند و داماد و نوادگانش مسئول است!!!^۱ آیا بنا به آیه:

(وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ) (طه / ۱۳۲)

«ای پیامبر (p) اهل خویش را به نماز فرمان ده». آیا لازم نبوده که پیامبر p همسران خویش را به نماز فراخواند بلکه کافی بود که از منزل خارج شود و فقط یک دختر (= حضرت زهرا) و شوهر و دو فرزندش را به نماز فرمان می‌دهد؟! مسلماً خیر.

۱- پیشنهاد می‌کنیم که برادر ما به تفاسیر قرآن از قبیل «مجمع البیان» یا «تفسیر نمونه» یا ... مراجعه و اقوال و مفسرین را درباره آیه مذکور ملاحظه کنند.

لازم است توجه داشته باشیم که لفظ «اهل» به لحاظ معنی، معنی «اسم جمع»^{*} است و مرد و زن را شامل می‌شود و به لحاظ لفظی، «مذکر مجازی» است.^۱ و بدین لحاظ «ضمیر جمع مذکر» با آن متناسب است. از این رو، علت استعمال مذکر «اهل» است، اما به لحاظ مصادیق کلمه اهل، چون پیامبر ρ و همسرانش و همگی از مصادیق «اهل البيت = اهل این خانه» هستند (یعنی جمعی که یک مذکر در آن موجود است) لذا از استعمال ضمیر جمع مذکر، گریزی نیست.

پیش از پرداختن به دیگر اجزای آیه، مفید است از کسانی که حضرت زهرا علیها السلام را از «اهل البيت» می‌دانند اما همسران پیامبر ρ را مشمول این عنوان نمی‌دانند، سوالی بپرسیم: فرض کنید آیه تطهیر در دوران کودکی حضرت زهرا و در زمان حیات حضرت خدیجه - علیهما السلام - نازل شده بود، با توجه به اینکه بنا به بند پنجم‌نامه، خود نبی ρ را نیز مشمول اهل البيت نمی‌دانید، آیا باز هم حضرت زهرا را اهل بیت پیامبر ρ می‌دانستید و حضرت خدیجه را از شمول این لفظ خارج می‌شمردید؟! چگونه ممکن است که حضرت زهرا از اهل بیت باشد اما مادرش از اهل بیت نباشد؟ آیا می‌پذیرید حضرت زهرا فرزند کسی باشد که از اهل بیت پیامبر ρ نیست؟!

* - «اسم جمع» اسمی را گویند که به لحاظ لفظ مفرد باشد اما به لحاظ معنی بر جمعی دلالت کند.

۱ - با اینکه مؤنث شمردن این کلمه جایز است اما قرآن؛ همواره با آن مانند «مذکر» رفتار کرده، از این رو می‌توان گفت مذکر بودن، آن اقوی و ارجح است.

نویسنده محترم نامه برای نپذیرفتن مطالب واضح و روشنی که تاکنون گفته‌ایم و چه بسا بر ایشان پوشیده نبود، در بند ۵ نامه گفته‌اند: «در لغت و زبان عرف بشر افراد را جزو اهل بیت خودشان حساب نمی‌کنند. اهل بیت نبی p را شامل خود نبی p نمی‌گیرند و اگر بخواهیم چنین معنی کنیم باید بگوییم: **أهل البيت** اصطلاح است لذا اینکه گفته‌اند: «ابراهیم U را آیه جزو اهل بیتش به حساب آورده» بی‌دلیل و مصادره به مطلوب است. قاعده تغلیب هم جایی است که لااقل یک مرد در میان زنان، حاضر باشد و با توجه به اینکه نبی p در ظاهر لغات جزو اهل بیت خودش حساب نمی‌شود مشکل ضمیر مذکر حل نمی‌گردد!!!»

مغالطه ایشان بسیار بسیار آشکار است. اولاً: بی‌تردید افراد را جزو اهل خانه خودشان می‌شمارند والا لازم می‌آید که هیچ مردی اهل خانه خودش نباشد!!

ثانیاً: اگر پیامبر p از شمول اهل بیت خارج باشد لذا این آیه مثبت عصمت آن حضرت نیز نخواهد بود!!! آیا شما به این نتیجه راضی هستید؟!

ثالثاً: تفاوت «**أهل البيت** = اهل این خانه یا اهل خانه» با «**أهل بیت النبی** p » بر کسی پوشیده نیست. گیرم که وقتی گفته می‌شود: «**أهل بیت النبی** p » خود نبی p مقصود نباشد اما قطعاً وقتی گفته می‌شود: اهل بیت، قطعاً خود نبی که صاحبخانه و ساکن خانه است، اهل همان خانه محسوب می‌شود. در هر دو آیه مورد نظر ما لفظ «**أهل البيت**» آمده نه «**أهل بیت النبی** p ».

بنابراین، قول ما بی‌دلیل و مصادره به مطلوب نیست و هر دو آیه از موارد اعمال قاعدة تغليب است. ضمناً در آیه:

(وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ) (بقره / ۵۰، انفال / ۵۴)

«فرعونیان را غرق کردیم».

به اتفاق مفسران خود فرعون نیز داخل است، همچنان در آیه:

(إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ) (آل عمران / ۳۳)

«همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم را ... برگزید».

بی‌شک خود ابراهیم U نیز داخل است. بنابراین، هم در «أهل بیت النبی

p پیامبر p داخل است و هم در «أهل البیت».

مسألة دیگر، کلمة «إنما» است که از ادوات حصر محسوب می‌شود. می‌دانیم که «حصر» دارای دو مدلول است: مدلول ایجابی و مدلول سلبی و معنای «حصر» با این دو مدلول تمام خواهد بود. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «إنما يدافع عن أحسابهم أنا ومثلي» = فقط من و همانند من از حسب ایشان دفاع می‌کند؛ مدلول سلبی آن این است که: «ما يدافع عن أحسابهم إلا أنا ومثلي» = از حسب ایشان جز من و همانند من دفاع نمی‌کند».

با توجه به این موضوع اشکال می‌کنند که: «اگر ارادة الهی را در این آیه اراده تشریعی بدانیم، در این صورت «حصر» منتفی می‌شود! زیرا خداوند

فقط نمی‌خواهد اهل البیت را از رجس تطهیر فرماید بلکه خدا تطهیر همه مؤمنین را در همه زمان‌ها می‌خواهد!

این قول مغالطه‌ای بیش نیست زیرا در آیه مورد بحث، «حصر» در افراد نیست بلکه حصر در موضوع است که تطهیر باشد. مدلول ایجابی این حصر چنین است که: «در این امر و نهی فقط اذهاب رجس و تطهیر را می‌خوانیم» و مدلول سلبی آن چنین است که: «در این امر و نهی جز اذهاب رجس و تطهیر را نمی‌خوانیم».

به عبارت دیگر، آیه ۳۳ سورة «احزاب» فرموده: «فقط می‌خواهیم اهل البیت را تطهیر کنیم و لاغیر» بلکه آیه شریفه می‌فرماید: «علت غایی و هدف از این اوامر و نواهی فقط تطهیر و اذهاب رجس است و لاغیر».

بنابراین، چنین حصری به هیچ‌وجه مانع از آن نیست که «ارادة تشريعية الهیه» هم به کلیة مخاطبین «یا ایها الذین آمنوا»^۱ تعلق گیرد و هم به سبب موقعیت خاص اهل البیت در میان مردم، بار دیگر مطلوب خدا به ایشان گوشزد شده و از ایشان مؤکداً خواسته شود.

آری، عمومیت ذیل آیه ۶ سورة مائده که تعلق ارادة طهارت را شامل همه مؤمنین شمرده، مانع است که بگوییم: ارادة الهی بر طهارت عده‌ای محدود تعلق گرفته است اما به هیچ‌وجه مانع از آن نیست که مطلوب آیه مذکور، یک بار دیگر از برخی مؤمنین که دارای موقعیت خاصی هستند با تأکید، خواسته

۱- که نبی اکرم p و حضرت علی و همسر و فرزندان بزرگوارش را نیز شامل می‌شود.

شود. به عنوان مثال، اگر معلمی به شاگردان خود بگوید: درس بخوانید و بی‌مبالاتی نکنید و تعالیم معلم را به خوبی بیاموزید و سپس به دو یا سه تن از دانش‌آموزان که مورد توجه سایرین هستند و رفتارشان بر دیگران تأثیر می‌گذارد، بگوید: با انضباط باشید و درس‌هایتان را به دقت و با جدیت فراگیرید، وقت خود را بیهوده و به بازی تلف نکنید و توصیه‌های معلم خود را از یاد نبرید، این دو خواسته هیچ مباینتی با هم ندارند. بلکه تفاوت این دو دسته از دانش‌آموزان در میزان و مراتب انتظاری است که در عمل به خواسته‌های معلم، متوجه آنهاست.

بنابراین، دلیلی نداریم که اراده را در آیه تطهیر تکوینی بدانیم. این ادعا که ارادة الهی در آیه ۳۳ سورة «احزاب»، ارادة تکوینی است موجب آن است که قایل شویم - نعوذ بالله - رجسی بوده که خدای متعال، اذهاب و تطهیر آن را اراده فرموده است، یعنی ابتدا باید وجود رجس را پذیرفته باشیم تا بتوانیم ادعا کنیم که «ارادة تکوینی» خدا بر اذهاب آن از اهل بیت تعلق گرفته است و الا تعلق ارادة تکوینی خدا بر اذهاب رجس معدوم و ناموجود، معنی ندارد، در حالی که با تشریعی دانستن اراده، مشکلی نخواهیم داشت زیرا در علم «اصول فقه» به اثبات رسیده که، در خطابات تشریعی، امر و نهی همیشه بدان معنی نیست که مخاطب، به «مأمور به» عمل نمی‌کرده و یا مرتکب «منهی عنه» می‌شده است! فی‌المثل اگر گفته می‌شود: نماز بگزارید و راست بگویید و دزدی نکنید، نه بدان معنی است که همه مسلمان‌ها راست نمی‌گفتند و یا دزدی می‌کردند. چنانکه در قرآن به پیامبر p خطاب شده:

(وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ ۚ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ)

(/ ۱۰۵-۱۰۶)

«و البته هیچ‌گاه از مشرکان مباش و آنچه را تو را سود و زیان نرساند - غیر از خدا - بخوان که اگر چنین کنی همانا از ستمگران باشی».

و یا خطاب شده: «أَقِمِ الصَّلَاةَ» (ای پیامبر ρ) نماز را بپادار» اما اینگونه خطاب‌ها بدان معنی نیست که پیامبر ρ - معاذالله - از مشرکین بوده و یا در عبادت خود، غیر خدا را می‌خوانده و یا نماز نمی‌خوانده است!! و قس علی هذا.

به عبارت دیگر، در آیات سورة «احزاب» نیز مقصود این است که خدا می‌خواهد شما اهل بیت با عمل به این اوامر و اجتناب از این نواهی، پلیدی به شما نرسد و پاک شوید. چنانکه خداوند درباره نماز - که از جمله عبادات است - فرموده:

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) (عنکبوت / ۴۵)

«همانا نماز [مؤمنان] را از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد».

حتی پیامبر اکرم ρ شب و روز نماز می‌گزارد و بسیار روزه می‌گرفت و اینگونه اعمال در طهارت نفسانی حضرتش مؤثر بود و در او تأثیر مثبت

داشت و الا اگر جز این بگوییم و ادعا کنیم که اعمال عبادی و انجام اوامر الهی هیچ تأثیری در آن حضرت نداشته و مانند یک عمل لغو بوده باید به یاد داشته باشیم که از مزایای ایمان، اعراض از لغو است (مؤمنون / ۳) و پیامبر ρ که در صدر مؤمنین است هرگز کار بیهوده نمی‌کند.

لازم است بدانیم که در صورت تکوینی دانستن اراده در آیه تطهیر با مسایل زیادی مواجه خواهیم بود که برخی از آنها عبارت‌اند از:

مسألة اول این است که «ارادة تکوینی»، جبر لازم می‌آید که با عقاید شیعه سازگار نیست. اگر بگوییم: خدا به ارادة تکوینی نامشروط و تخلف‌ناپذیر خود، خواسته است که مخاطبین معصوم باشند و گناه و خطا نکنند در این صورت امکانات دیگر در برابر ارادة تکوینی خدا متفی و معدوم است و طبعاً مخاطبین آیه نمی‌توانند گناه و یا خطا بکنند که خلاف ارادة تکوینی و قطعی خداست، در نتیجه آنها در اعمال خویش اختیاری از خود نداشتند و مجبور بودند و این فضیلتی برای آنها نیست. حال از شما می‌پرسیم: آیا حضرت علی (ع) یا حضرات حسنین - علیهما السلام - تکلیف داشته‌اند یا خیر؟ آیا این بزرگواران مختار بوده‌اند یا مجبور؟ بنا به مذهب شیعه آن بزرگواران مختار بودند و به اختیار خویش گرد گناه نمی‌گشتند. در آیه تطهیر اگر اراده را «ارادة تکوینی» بشماریم، مخاطبین آیه، هر که باشند مجبور خواهند بود و در نتیجه نه مکلف‌اند و نه فضیلتی خواهند داشت.

علاوه بر این، چون به «ارادة تکوینی» و جبری خدا، پاک و منزّه از گناه و خطا شده‌اند نمی‌توانند اسوه و مقتدای ما باشند زیرا ما مختار و مکلفیم اما

مثلاً حضرت امام حسن (ع) تکویناً و بنا به ارادة الهی پاک و از گناه و خطا مبری شده و طبعاً چنین کسانی نمی‌توانند پیشوای ما باشند و نمی‌توانند امامت کنند زیرا امام و پیشوا کسی است که ما بندگان مختار باید از اعمال و کردار او تبعیت کنیم ولی او اعمالش را بنا به ارادة قطعی و بی‌تخلف خدا انجام می‌دهد و ما چنین نیستیم. او مختار نیست در حالی که ما مختاریم. ما با یکدیگر تشابه نداریم. او نمی‌تواند اسوه و الگوی ما باشد.

اگر گفته شود که مخاطبین آیه تطهیر بنا به «ارادة تکوینی» خدا چنان شده‌اند که به اختیار خود از گناه و خطا اجتناب می‌کنند و معصوم می‌شوند!! توجه شما را به این نکته جلب می‌کنیم که اولاً: این ادعا در مورد سهو و خطا و نسیان که آیاتی در قرآن بر آنها دلالت دارند، مانند:

(وَأَذْكُرُ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ) (کهف / ۲۴)

«و چون فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن»^۱.

یا:

(عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ) (توبه / ۴۳)

«خدا از تو درگذرد، چرا به آنان رخصت دادی؟».

و نظایر اینها - مصداق ندارد زیرا کسی سهو و نسیان را اختیار و انتخاب نمی‌کند.

۱- قرآن به فراموشی سایر انبیاء از جمله حضرت موسی (ع) نیز دلالت دارد ر. ک. (کهف / ۶۱-۷۳).

ثانیاً: این ادعا در مورد گناه نیز صرفاً بازی با الفاظ است و اگر انصاف و دقت به کار آید، خواهیم دید که نتیجه این کلام نیز مشمول اشکال ماست زیرا «ارادة تکوینی» خدا قطعی و تخلف‌ناپذیر است و اختیار شخص مورد نظر به هیچ‌وجه در قطعی و حتمیت ارادة الهی تأثیری ندارد، به عبارت دیگر اختیار مکلف میان «اراده» و «مراد» خدا قرار نمی‌گیرد، در نتیجه وقتی «اختیار» کان لم یکن باشد گویی که شخص اختیار ندارد. خصوصاً که بنا به قول شما در مورد حضرات حسنین - علیهما السلام - در زمان کودکی چنین اراده‌ای تحقق یافته است و آنان برای وصول به این مقام، مجاهدتی نکرده‌اند.

ملاحظه می‌کنید که حتی فرض بالا نیز موجب فضیلت نخواهد بود زیرا چنانکه گفتیم اگر خدا درباره سایرین همچنین اراده‌ای می‌کرد، آنها هم همین حالت و موقعیت را می‌یافتند زیرا این مرتبه از علو روحی که موجب عصمت می‌شود - و به قول شما منحصراً و تکویناً به پیامبر p و ائمه عطا شده و غیر اختیاری است - به دیگران اعطا نگردیده و به سبب همین تفاوت است که نمی‌توانند الگوی افرادی باشند که درباره آنها چنین اراده‌ای نشده و از چنین امدادی بی‌بهره‌اند.^۱

مسألة دوم مشکل نامربوط بودن قبل و بعد آیه مورد نظر، بلکه نامربوط بودن صدر و ذیل آیه است! متأسفانه عده‌ای از علمای شیعه گفته‌اند که جای

۱- ما باز هم به مسأله عصمت خواهیم پرداخت. ر. ک، صفحه ۴۳.

این آیه اینجا نیست و از جای دیگری از قرآن، به اینجا منتقل شده است!!^۱ و البته نمی‌گویند که جای اصلی این آیه کجا بوده است! اینک ما را با گروه مذکور کاری نیست. اما به کسانی که چنین عقیده‌ای ندارند و نظم کنونی قرآن را کاملاً قبول دارند می‌گوییم: خدا فرموده تعالیم انبیاء به زبان قوم شان است.

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) (ابراهیم / ۴)

«ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [دین حق را] برایشان تبیین کند».

حال از شما می‌پرسیم: آیا هیچ یک از مردم عرب اینچنین سخن می‌گفت که صدر و ذیل کلامش پیوسته و مرتبط نباشد؟! شما که معتقدید که خدا برای بندگانش عاقلانه (یا به قول ما حکیمانه) سخن می‌گوید چرا از توجه به این نکته اعراض می‌کنید که اگر اراده را در آیه تطهیر، تکوینی محسوب کنیم و آن را خطاب به غیر زنان پیامبر p بدانیم، ارتباط و پیوند صدر و ذیل آیه و آیات قبل و بعد از هم گسیخته می‌شود و تناسب اجزاء کلام از بین می‌رود. شما از یک سو می‌گویید: خدا عاقلانه سخن می‌گوید و با اینکه می‌دانید نامرتب سخن گفتن، اسلوب سخن عاقلانه (و به نظر ما حکیمانه)

۱- البته این قول را برای اکثریت مردم نمی‌گویند زیرا نتیجه این سخن آن است که قرآن دچار تحریف و تغییر شده و تنظیم کنونی آن با نظم و ترتیب اصلی آن تفاوت دارد!! بنا به قول، سند اصلی دین مخدوش قلمداد شده و در نتیجه اصل دیانت از حجت و اعتبار ساقط می‌شود! ر. ک، حاشیه شماره ۳۲.

نیست اما از سوی دیگر نظم و ارتباط آیات را در نظر نمی‌گیرید چگونه ممکن است سخنی نامرتبط و در عین حال عاقلانه (یا حکیمانه) باشد؟! مسأله سوم آن است که توجه کنیم در همین سورة «احزاب»، در آیه ۵۹ خدا خطاب به پیامبر p فرموده:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ) (احزاب / ۵۹)

«ای پیامبر p به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنین بگو...».

منظور ما این است که قرآن «بنات = دختران» پیغمبر p را جدا از «ازواج = همسران» آن حضرت آورده بنابراین وقتی در آیات ۳۰ و ۳۳ فرموده: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ) = ای زنان پیامبر و لفظ «بنات» را نیاورده، معلوم می‌شود که همسران رسول خدا p مخاطب اصلی و اولی آیه بوده‌اند. خصوصاً که در زمان نزول آیه تطهیر، حضرت زهرا - علیها السلام - همسر حضرت علی u بود و در بیت آن حضرت اقامت داشت و اهل بیت آن بزرگوار بود.

آوردن بند ۴ و ۸ نامه برادر ما در اینجا مناسبت دارد، ایشان نوشته‌اند: «در زمان نزول آیات فقط یک دختر آن هم حضرت زهرا - سلام الله علیها - در بیت رسول خدا p حضور داشت و قطعاً مشمول لفظ «أهل البيت» می‌شده. اظهار تردید در این مورد بسیار عجیب است. در آیات قرآن مثل: (إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي) به صراحت فرزند از اهل حساب شده، حال آنکه شما دختر رسول الله p را فقط با احتمال (!) داخل در أهل البيت کرده‌اید».

اولاً: ای کاش برادر ما به یاد می داشتند که موضوع بحث ما اهل بیت بودن یا نبودن حضرت زهرا - سلام الله علیها - نیست بلکه موضوع بحث ما این است که همسران پیامبر P هم از اهل بیت آن حضرت اند.

ثانیاً: ما نگفته ایم و نمی گوئیم که حضرت زهرا «اهل» پیامبر P نیست و حتی نگفته ایم که حضرت زهرا از اهل بیت پیامبر P نبوده اما اگر چنین هم می گفتیم سخنی عجیب و بی دلیل نگفته بودیم. در اینجا توجه شما را به دو نکته جلب می کنیم: نخست آنکه ما بنا بر قاعدة «أصالة الحقيقة» و با توجه به اینکه کلمه «البیت» مضاف الیه کلمه «اهل» است که منادی می باشد، حرف تعریف آن را «حرف تعریف عهدی» می دانیم و موجبی برای عدول از اصل مذکور نمی بینیم لذا «أهل البیت = ای اهل این خانه» را به معنای لغوی گرفته ایم نه اصطلاحی. دوم آنکه آیات مورد نظر ما با خطاب «یا نساء النبی» آغاز شده نه با خطاب به «یا بنات النبی» و نه با خطاب «یا أولاد النبی» و

ثالثاً: چنانکه گفتیم در وقت نزول سورة احزاب، حضرت زهرا در خانه حضرت علی U می زیستند نه در خانه پیامبر P و اهل بیت حضرت علی U بودند.

رابعاً: توجه کنید که فرق است میان «اهل کسی بودن» و «اهل بیت کسی بودن». حضرت نوح U نیز عرض نکرد پسر من «اهل من» است. لذا تکرار می کنم ما نیز نگفته ایم و نمی گوئیم حضرت زهرا «اهل» پیامبر P نبوده اما اگر گفته بودیم که حضرت زهرا - علیها السلام - پس از ازدواج با حضرت

علی و اهل بیت اوست، سخن عجیبی نگفته بودیم و الا شما بفرمایید که اهل بیت حضرت علی چه کسانی بوده‌اند؟

توجه دارید که «اهل» کسانی اعم از «اهل بیت» اوست. به عنوان مثال، فرزند شما همیشه «اهل» شماست اما قبل از ازدواج، «اهل بیت» شما هم هست. لیکن پس از ازدواج، اهل بیت دیگری خواهد شد که بیت اوست و غیر از بیت شماست. بنابراین، حضرت زهرا با اینکه «اهل» پیامبر P بوده ولی در زمان نزول سورة «احزاب»، خودش به عنوان همسر حضرت علی و بی‌تی مستقل داشت و «اهل بیت» آن حضرت بود. اما شما حضرت زهرا را صرفاً با این ادعا که در زمان نزول آیات در خانه پیامبر P بوده از «أهل البيت» می‌دانید پس چگونه همسران پیامبر P را که در بیت آن حضرت حضور دائم داشته‌اند از مصادیق اهل البيت نمی‌دانید؟

خامساً: شما که قاطعانه حضرت زهرا را از اهل بیت رسول خدا P می‌دانید آیا خواهران آن حضرت و شوهرانشان را نیز از اهل بیت پیامبر P می‌دانید؟

مسألة چهارم این است که اگر همسران پیامبر P داخل در خطاب آیه نبوده‌اند و ارادة مذکور در آیه «ارادة تکوینی» است و حضرت زهرا و همسر و دو فرزند بزرگوارش مورد نظر آیه بوده‌اند - که معنای قریب لفظ اهل بیت نیستند - چرا آیه به صورتی واضح‌تر مقصود را بیان نکرده و آن بزرگواران را به نام خطاب نکرده و یا لا اقل نفرموده: «یا أیها النبی ویا بنت النبی وصهره وسبطیه إنما یرید الله ...»؟ خصوصاً در جایی دیگر از قرآن نیز درباره

تأملی در آیه تطهیر

موضوعی تا بدین حد از اهمیت، آیه‌ای نداریم و قرآن مقصود خود را در این موضوع، به وضوح و صراحت بیان نفرموده است.

مسألة پنجم آن است که در تفسیر آیه تطهیر نباید آن را چنان معنی کنیم که گویی قرآن همین یک آیه است! اگر شما می‌خواهید از آیه تطهیر عصمت ائمه را استنباط و استخراج کنید و به همین منظور سیاق کلام را و ارتباط آیات را و در نظر نمی‌گیرید، لازم است توجه داشته باشید که آیات دیگری نیز هستند که نافی نظریه شما هستند از جمله آیه:

(وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) (محمد / ۱۹)

«برای گناهت و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه».

و نیز آیه ۵۵ سورة «غافر» و آیه دوم سورة «فتح» که به صراحت، «ذنب» را به پیامبر p نسبت داده است. لذا می‌پرسیم: چگونه ممکن است پیامبر p از «ذنب» مبری نباشد اما ائمه باشند؟! البته و صد البته ما نمی‌گوییم «ذنب پیامبر p» - نعوذ بالله - منکرات اعمال و اخلاق بوده، بلکه می‌گوییم هر چه باشد به گونه‌ای نیست که با هیچ یک از مصادیق «ذنب» مطابق نباشد زیرا زبان قرآن، سلیس و فصیح است و اگر منظور دیگری می‌داشت قطعاً تعبیر و لفظ مناسب منظور خود را به کار می‌برد. بنابراین، چنانکه می‌بینیم قرآن همانگونه که «ذنب» را به مؤمنین و مؤمنات نسبت داده همان تعبیر را برای پیامبر p نیز استعمال فرموده است.

اینک باید بدانیم اگر خدا چنانکه از آیات دیگر دریافت می‌شود، طهارت همه مؤمنین - که شامل اهل بیت نیز می‌شود - را خواسته، چرا بار دیگر جدا از سایرین^۱، همسران پیامبر p را مخاطب چنین خطابات قرار داده، مگر آنها شأن خاصی داشته‌اند؟

آری، چنانکه می‌دانیم در صدر این دسته از آیات و قبل از خطابات مذکور، به آنها گوشزد می‌شود که همسر پیامبر p بودن موجب مسئولیت خاصی است لذا اگر نمی‌خواهید یا نمی‌توانید از عهده این مسئولیت برآید و می‌خواهید به لحاظ مسئولیت، مانند سایرین باشید، بیایید به خوبی و خوشی از آن حضرت جدا شوید. (احزاب / ۲۸) سپس به آنانی که این مسئولیت را می‌پذیرند، می‌فرماید: **(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ)** = ای زنان پیامبر، شما همسان هیچ یک از زنان نیستید^۲. همه چشم‌ها به سوی شماست و طبعاً آنچه از سایرین خواسته شده، با تأکید و شدت بیشتری از شما توقع می‌رود شما ساکن خانه‌ای هستید که در آن آیات حکمت‌آمیز الهی نازل

۱- این موضوع در قرآن کریم بی‌سابقه نیست و مشابه آیه (

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (شعراء / ۲۱۴) «خویشاوندان نزدیکت

را [که از خاندان تو اند] هشدار ده» است، با اینکه رسول اکرم p مأمور به تبشیر و انداز همگان - از جمله قوم و قبیله خود - بوده است ولی نظر به اینکه عشیره رسول خدا p به سبب خویشاوندی و قرابتی که با آن حضرت داشتند و مورد توجه و احترام مردم بودند و رفتار آنها در سایرین بی‌تأثیر نبوده لذا یک بار نیز خدا به پیامبرش فرموده، به خصوص آنها را اندرز کن.

۲- درباره اهمیت این خطاب مراجعه کنید به آنچه در صفحه ۳۸ جزوه حاضر گفته ایم.

تأملی در آیه تطهیر

می‌شود و تلاوت‌کننده آن پیامبر خداست. شما در موقعیتی قرار دارید که آبروی رسالت و حرمت پیامبر ρ به شما نیز وابسته است. بنابراین، اگر تقوی بورزید، تأثیر مثبت بر رسالت و تبلیغ پیامبر ρ دارید و دو برابر پاداش می‌گیرید - یک بار به سبب آنکه به عنوان مسلمان کار خیر کرده‌اید و یک بار به سبب تأثیر مثبتی که کار شما بر تبلیغ پیامبر ρ داشته است - و اگر به کج‌روی و اعمال ناشایست دچار شوید از تأثیر زحمات پیامبر ρ در تبلیغ، می‌کاهید و دو برابر عذاب خواهید شد. مردم به شما نظر دارند و چون ببینند که اعمال و کردارتان چنانکه باید، نیست در پیروی از پیامبر ρ و پذیرش دعوت او سست شده و خواهند گفت: کسی که نزدیکترین افراد به او یعنی همسرانش که مجالست دائم بر او دارند، چنین‌اند و پیامبر ρ نتوانسته آنها را تربیت و تزکیه نماید، چگونه می‌خواهد ما را تزکیه و تربیت کند؟ از این رو می‌فرماید: شما باید بیش از دیگران به اوامر الهی مقید و عامل باشید و با شدت بیشتری از نواهی الهی اجتناب کنید و این خواسته نه به منظور سختگیری بر شماست بلکه برای آن است که پاک شوید و غبار گناه بر دامن شخصیت شما که مورد توجه دیگران است، ننشیند.

همین موضوع نیز می‌رساند که مخاطبین آیه تکویناً معصوم نیستند بلکه طهارت آنها مشروط است. طهارت هر یک از آنها منوط است به میزان اطاعتشان از اوامر الهی. هر که بیشتر طاعت و عبادت کند طهارت بیشتری کسب می‌کند. ما مدعی نیستیم که همه مخاطبین آیات مورد نظر، در اطاعت

از خدا یکسان بوده‌اند بلکه سهم هر یک از آنها از طهارت، متناسب است با مجاهدتی که در راه رضای خدا کرده‌اند.

اکنون مناسب است به بند هفتم نامه برادرمان توجه کنیم که با لحنی استبعاد‌آمیز گفته‌اند: «اگر اهل البیت، زنان رسول‌اند، به موجب این آیه مقامی والاتر از همه انسان‌ها دارند چرا که هر گونه پلیدی از ایشان زدوده شده است».

به نظر ما استبعاد ایشان تا حدود زیادی متکی به مسایلی از قبیل «واقعه جمل» و نظایر آن است که عایشه -رضی الله عنها- همسر رسول خدا p به جنگ با امیرمؤمنان علی U برخاست و ممکن است این سوال پیش آید که اگر زنان پیامبر p - از جمله عایشه -رضی الله عنها- مخاطب این آیه و در نتیجه حایز والاترین مقامات بوده‌اند، چگونه نامبرده به جنگ با کسی برخاست که علو درجات و مقام والایش بر هیچ کس پوشیده نیست؟!

لازم است در آیه مورد نظر به کلمه «إِنْ = اگر» که از حرف شرطیه است توجه کنیم و آن را نادیده نگیریم. آری، آیه شریفه فرموده: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ) = ای زنان پیامبر، شما همسان هیچ یک از زنان نیستید اگر پارسایی کنید» سپس در ادامه کلام چند امر و نهی الهی به عنوان مصادیقی از تقوی ذکر گردیده است. ملاحظه می‌فرمایید که این مقام والای بی‌نظیر به صورت مشروط وعده داده شده است، یعنی در واقع جمله مورد نظر ما جمله‌ای شرطیه و دارای دو جزء به صورت زیر است که جمله جزای شرط، مقدم بر جمله شرطیه ذکر شده است، دو جزء مذکور به قرار زیر است:

۱- «إِنْ اتَّقَيْتُنَّ = اگر پارسایی کنید» (جملة شرط)

۲- «لَسْتَن كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ = همسان هیچ یک از زنان نیستند» (جزای

شرط)

علاوه بر این، چنانکه قبلاً نیز گفته شد^۱ افعال آیه تطهیر نیز مضارع آمده است نه ماضی. بنابراین، تکرار و تأکید می‌کنیم که چون وصول به مقام والای مذکور به صورت شرطی بیان گردیده طبعاً برائت از رجس و طهارت هر یک از مخاطبان آیه، منوط و موکول است به میزان اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی الهی. هر که بیشتر طاعت و عبادت کند طهارت بیشتری کسب می‌کند و به مقام مذکور نزدیکتر می‌شود. والا ما مدعی نیستیم که همه مخاطبین آیه در اطاعت از خدا یکسان و همسنگ بوده‌اند و همچنین قصد دفاع بی‌قید و شرط و متعصبانه از همسران پیامبر ρ را نداریم بلکه می‌گوییم: بهره هر یک از ایشان از طهارت، متناسب است با تقوی‌پیشگی و مجاهدتی که در راه رضای خدا کرده‌اند.

بنابراین، جملة برادرمان را به این صورت اصلاح می‌کنیم که: به موجب آیات سورة احزاب اگر زنان پیامبر ρ با توجه به موقعیت خطیرشان، تقوی‌پیشه کنند، در میان زنان عالم نایل می‌شوند و ثوابی دو چندان خواهند داشت و اگر چنانکه مقتضای موقعیت خطیر آنهاست عمل نکنند، عذابی دو چندان خواهند داشت.

به عبارت دیگر، ما می‌گوییم: اراده تشریعی خدا بر آن بوده که اهل بیت پیامبر ρ اعم از آن حضرت و همسران و دختران و دامادها و نوادگانش با تمسک به طاعات و عبادات، از گناه دور و پاک شوند و چون اراده، اراده‌ای جبری و تکوینی نبوده لزومی نداشته که در مورد تک تک مصادیق اهل بیت پیامبر ρ به یک نتیجه واحد رسیده باشد، بلکه چه بسا برخی از مخاطبین آیه به مراتب و درجات والا نایل شده و بعضی در سطوح پایین‌تر مانده باشند.

ممکن است گفته شود: خطاباتى چون: «در خانه بمانید» و «خودنمایی نکنید» و «صدای خود را نرم و نازک نسازید» متوجه پیامبر ρ نیست. بنابراین، وقتی پیامبر ρ مشمول خطاب نباشد، استعمال ضمیر مذکر «کم» توجیه نخواهند داشت!

در اینجا توجه شما را به این نکته جلب می‌کنیم که گرچه خطابات مذکور در بالا به دلیل عقلی متوجه مردان از جمله پیامبر ρ نیست لیکن هم آیاتی که مخصوص زنان است و هم آیاتی که متوجه مردان و زنان است، (مانند اقامه نماز و ایتاء زکات و اطاعت از خدا) هر دو در هدف و علت غایی از صدور چنین احکامی که تطهیر مخاطبین و اذهاب رجس از آنهاست، یکسان و مشترک‌اند. بنابراین، پیامبر ρ از بعضی آن خارج است نه کل آن (توجه بفرمایید) زیرا چنانکه گفتیم اعمال صالحه در پیامبر ρ نیز بی‌تأثیر نبوده و در ارتقای طهارت آن حضرت مفید بوده است. بنابراین، از استعمال ضمیر «کم» گزیری نیست، زیرا طهارت آن حضرت نیز به عنوان اسوه و مقتدای اول عالم اسلام، از اهداف و غایات صدور احکام شرعی بوده است.

تأملی در آیه تطهیر

برای روشن‌تر شدن مقصود، مثالی می‌زنم: فرض کنید کسی در مقابل منزل رئیس جمهور یا یکی از مراجع تقلید که مقبولیت اجتماعی دارد و از شهرت و احترام فراوان برخوردار است، بایستد و خطاب به همسران او بگوید: ای زنان رئیس جمهور، یا ای زنان مرجع عالیقدر، بدون ضرورت از منزل خارج نشوید و خودنمایی نکنید و حجاب را رعایت نمایید و نماز بگذارید و روزه بگیرید و زکات بدهید و در یک کلام، تقوای الهی پیشه کنید. من از این سخنان منظوری ندارم جز اینکه می‌خواهم شما ای اهل این خانه که بیت مرجعیت است و شما اعضای آن هستید و توجه همه مردم به شماست، پاک و پاکیزه شوید.

به نظر ما بنا به عقل سلیم، عامی‌ترین فرد نیز مقصود گوینده را به وضوح تمام دریافته و با خود نمی‌گوید که بنا به گفته فرد مذکور، خود مرجع نیز باید در خانه بماند یا در برابر نامحرم حجاب داشته باشد!! بلکه می‌فهمد که مرجع از شمول این بخش از سخنان گوینده خارج است و همچنین نمی‌پندارند که خود مرجع از هدف گوینده و از شمول احکامی که مرد و زن را شامل است از جمله وجوب نماز و زکات و ... خارج می‌باشد!

برادر ما احتمالاً به تأسی از علامه مجلسی^۱ گفته‌اند: «خطابات قرآن نسبت به زنان پیامبر p تند و سرزنش‌آمیز آمده است در حالی که آیه تطهیر لحنی

۱- علامه مجلسی پس از اینکه احتمال می‌دهد که جایگاه واقعی ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب، جای دیگری است و چه بسا گروهی به منظور حصول منافع دنیوی خویش، آن را در اینجا قرار داده‌اند!! و حتی احتمال می‌دهد که

ملائمی دارد و مقامی والا برای مخاطبین خود قایل شده است. آن تندی نخستین و این ملایمت لحن، با هم سازگار نیست».

بنا بدانچه تاکنون گفته‌ایم نادرستی کلام ایشان آشکار است ما باز هم یادآور می‌شویم:

اولاً: چنانکه گفتیم بنا به تصریح قرآن، آیات مذکور در صدد تبیین هدف و علت غایی صدور اوامر و نواهی است و در مقام مدح و قدح مخاطبین و بیان مقامات تکوینی افراد نیست.

ثانیاً: چنانکه گفته‌ایم در علم اصول ثابت است که در چنین مقامی «امر و نهی»، نه بدان معناست که مخاطب، به «مأمور به» عمل و یا از «منهی عنه» اجتناب نمی‌کرده است.

ثالثاً: از گفته‌های پیشین ما معلوم شد که اراده مذکور در آیه، تشریعی است نه تکوینی.

رابعاً: تاکنون معلوم گردید که «حصر» مذکور در آیه، حصر موضوعی یعنی حصر در غایت و هدف احکام است نه حصر در افراد.

خامساً: افعال آیه تطهیر ماضی نیست بلکه مضارع است، و گویا اینکه اذهاب رجس و تطهیر، مشروط و موکول است به انجام افعالی که قبل از آن

آیاتی از قرآن قبل و بعد از جمله مورد نظر قرار داشته و بعداً ساقط شده اند!! می‌گویید: «مخاطبة الزوجات مشوبة بالمعانة والتأنيب والتهديد ومخاطبة أهل البيت - عليهم السلام - محلاة بأنواع التلطف والمبالغة في الإكرام = خطاب به همسران [پیامبران] آمیخته به سرزنش و عتاب و تهدید است و خطاب به اهل بیت - علیهم السلام - آراسته به انواع لطف و مهربانی و مبالغه در بزرگداشت آنهاست» (بحار الأنوار، ج ۳۵، الباب الخامس: فی نزول آیه التطهیر، ص ۲۳۵).

ذکر شده و این با وصفی که شما برای حضرت زهرا و همسر و دو فرزندش - علیهم السلام - قایل‌اید، مطابقت ندارد.

سادساً: چنانکه گذشت اگر مقصود آیه چنان باشد که مورد پسند شماست، در این صورت آیه به اندازه کافی در بیان مقصود رسا و فصیح و عاری از ابهام نیست، و مهمتر اینکه از قبل و بعد خود کاملاً منفصل و بی تناسب با آنهاست و قطعاً حکیم بدین صورت سخن نمی گوید.

سابعاً: بر خلاف ادعای شما، خطابات سورة «احزاب» سرزنش آمیز نیست. یادآور می شوم که در آیه ششم همین سوره، همسران پیامبر P «مادران مؤمنین» محسوب شده‌اند که باید همچون مادر، مورد احترام و اکرام مؤمنین و مؤمنات قرار گیرند. علاوه بر این، دو بار با عنوان (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ) = ای زنان پیامبر خطاب شده‌اند که خود شرافتی بزرگ بوده و موقعیت خطیرشان ناشی از عضویت در خانه «خاتم النبیین P»، است. مهمتر اینکه قرآن به ایشان فرموده: اگر از خدا و رسول اطاعت کنید و تقوی بورزید از همه زنان - بلااستثناء^۱ - برتراید. سپس با حرف عطف «فاء» کلام را ادامه داده و در واقع فرموده: بنابراین اگر می‌خواهید بدین مقام والای بی نظیر نایل شوید، نواهی و اوامر الهی را رعایت کنید.

انصاف دهید آیا چنین سخنانی، کلام توبیخی و سرزنش آمیز شمرده می‌شود یا کلامی است تشویق آمیز که به منظور تحریض مخاطب بیان شده است؟ آیا اگر به کسی بگوییم: نماز اقامه کن و روزه بدار و زکات پرداز تا

۱- توجه دارید که نکره در سیاق نفی، مفید عموم است.

به مقامات عالیه واصل شوی، او را سرزنش کرده‌ایم؟ آیا قرآن که به پیامبر اکرم P فرموده:

(أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

الْمُشْرِكِينَ) (یونس / ۱۰۵)

«در حالی که از هر کیش باطل روی برتافته‌ای، حق‌گرایانه روی خود را به دین یگانه‌پرستی فرادار و البته از مشرکان مباش.»
و یا فرموده:

(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ ^ط إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ

وَالْمُنْكَرِ) (عنکبوت / ۴۵)

«نماز را برپادار که همانا نماز [مؤمنان را] از زشتکاری و [کردار] ناشایست باز می‌دارد.»
و یا به حضرت موسی O فرموده:

(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) (طه / ۱۴)

«آنان را سرزنش و عتاب کرده است.»
علاوه بر اینها قرآن فرموده: در خانه‌های شما وحی الهی تلاوت می‌شود. این نیز امتیازی است که انسان ساکن خانه‌ای باشد که در آن وحی نازل می‌شود و تلاوت‌کننده آن، پیامبر خداست.

برخی از علما ادعا کرده‌اند که در آیه ۳۳ سورة احزاب «صنعت التفات» بکار رفته است، همچنان که در سورة «فاتحه الكتاب» نیز از این صنعت استفاده شده است.

لازم است بدانیم چنانکه از نام این صنعت پیداست، در «التفات» معمولاً از غایب به مخاطب یا از مخاطب به غایب توجه و التفات می‌شود. اما در مورد آیه تطهیر چنین کاری صورت نگرفته است. در آیه ۳۲ و ۳۴ سورة احزاب - که آیات قبل و بعد آیه تطهیراند - و نیز در صدر آیه تطهیر، خطاب متوجه زنان پیامبر ρ است، اما در مقام تعلیل به ذیل آیه ۳۳ که مبین علت غایی خطابات مذکوره است باز هم از مخاطب به غائب التفات نشده، بلکه فقط در هنگام بیان هدف از خطابات سابق و لاحق، از ضمیر جمع مذكر مخاطب استفاده شده، یعنی «صنعت التفات» بکار نرفته بلکه قاعدة «تغلیب» مراعات گردیده که درباره آن پیش از این به اندازه لازم، توضیح داده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. بنابراین، تمسک به صنعت «التفات» در آیه تطهیر وجهی ندارد.

بعضی از علما گفته‌اند که ذیل آیه ۳۳ سورة احزاب همچون جمله (لَوْ تَعْلَمُونَ) در آیه سورة واقعه، «جمله معترضه» است، و به همین سبب با قبل و بعد خود مرتبط نیست!! اینان باید توجه داشته باشند که از خصائص جمله معترضه است که اولاً در وسط کلام می‌آید نه در آخر آن، ثانیاً حذف آن به ارتباط پیش و پس از آن، خللی وارد نمی‌کند، چنانکه جمله (لَوْ تَعْلَمُونَ) در وسط آیه آمده و اگر از میانه آیه سوره «واقعه»، برداشته شود باز هم جمله

(وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ... عَظِيمٌ) = همانا این، هرآینه سوگندی ... بزرگ است» کلامی ناقص نخواهد بود. در حالی که جمله مورد نظر در آیه تطهیر، اولاً در آخر آیه آمده نه در وسط کلام، ثانیاً مبین هدف و علت غایی از صدور اوامر و نواهی به مخاطبین آیه است و حذف آن موجب نقصی در کلام خواهد بود. چنانکه در آیه ۶ سوره مائده نیز از بیان علت صدور اوامر، صرف نظر نشده، بنابراین تشبث به معترضه بودن ذیل آیه ۳۳، موجه نیست.

اینک پردازیم به روایات و احادیث که برادر ما در پایان نامه خود به آن اشاره کرده‌اند: البته بحث درباره روایات بحثی است مفصل و دراز دامن که در این مجال نمی‌توان به صورت مستوفی بدان‌ها پرداخت اما اجمالاً لازم است بدانیم که روایات مربوط به آیه تطهیر دارای اقسامی است: دسته‌ای از روایات که آنها را «روایات اصحاب کساء» می‌نامیم، دلالت دارند که پس از نزول آیات سوره احزاب، پیامبر اکرم p حضرت زهرا و حضرت علی و حضرات حسنین - علیهم السلام - را در حجرة امسلمه با عبایی پوشاند و گفت: اینها اهل بیت من هستند و سپس آیه تطهیر را تلاوت فرمود. دسته‌ای دیگر از احادیث می‌گویند که آیه تطهیر درباره حضرت علی و همسر و دو فرزندش نازل گردیده و در واقع با دسته اول مشابهت دارند.

این گونه روایات حتی اگر تمام شرایط صحت را داشته باشند به هیچ‌وجه دلالت ندارند که زنان پیامبر p اهل بیت او نیستند. شما خود بهتر می‌دانید که اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند.

اما پیش از آنکه به قسم سوم از اخبار و روایات پردازیم، لازم است این نکته را یادآور شویم که شماری از علما درباره احادیث دسته اول^۱ می‌گویند: به فرض اینکه هیچ خدشه‌ای بر اسناد یا متن احادیث وارد نباشد، اینگونه روایات نه تنها دلالتی بر خروج همسران پیامبر ρ از آیه تطهیر ندارند بلکه مضمون آنها تأکید و تأییدی است بر قطعیت اهل بیت بودن ایشان! زیرا دعای آن حضرت با استفاده از الفاظ آیه مذکور، برای ادخال آن چهار بزرگوار در زمرة «اهل بیت» و نیز گفتن اینکه «بار الها، اینان اهل بیت من‌اند»؛ بدین منظور بود که آن عزیزان نیز مشمول شرط آیات سورة احزاب قرار گیرند، زیرا وقتی همسر پیامبر ρ ، «ام‌سلمه» تقاضا کرد که او نیز به زیر کساء درآید، پیامبر اکرم ρ در پاسخش فرمود: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ρ » و در حدیثی دیگر، فرمود: «أَنْتَ عَلَى مَكَانِكَ، أَنْتَ عَلَى خَيْرٍ» یا دوباره [یعنی با تأکید] فرمود: «تو بر راه خیری، تو بر راه خیری» و ... در واقع بنا به اینگونه احادیث پیامبر ρ به همسرش فرمود: تو جایگاه خود را داری، یا تو بر جایگاه نیکویی قرار داری و حقیقتاً از اهل بیت و در نتیجه، مشمول شرط آیات هستی، برای تو نیازی نیست که دعا کنم تا مشمول آیات باشی، اما دعا می‌کنم تا این عزیزانم نیز مشمول شرط آیات باشند و موفق به کمال طهارت نفس شوند.

۱- منظور ما آن دسته از روایات است که نمونه‌ای از آنها را علامه «مرتضی عسکری» در کتابش از قول «ام‌سلمه» آورده است. (ر. ک. معالم المدرستین، مؤسسة البعثة، طبع ۱۴۰۵ ه. ق، ج ۱، ص ۱۳۰).

البته ما هیچ اصراری بر قطعی نشان دادن این قول نداریم اما چون غالباً اینگونه روایات را بحث‌انگیز و مناقشه‌خیز می‌بینیم^۱ - چنانکه تاکنون نیز شاهد بودید - کوشش می‌کنیم اولاً با تأمل و تدبر در خود آیات نورانی از قرآن و مقایسه آیات مشابه با یکدیگر و با توجه به قرائن و سیاق آیات و معانی الفاظ و .. به مدلول حقیقی آیات نزدیک شویم و سپس در پرتو آیات شریفه، روایات را تحلیل و تبیین کنیم.

اینک پردازیم به قسم سوم از روایات که غالباً ذیل آیه ۱۳۲ سورة «طه» نقل می‌شوند.^۲ روایات مذکور با آنچه که تاکنون گفته شد، تناسب بسیاری دارند و می‌توان گفت: قول ما درباره آیه تطهیر را تأیید می‌کنند. این دسته از روایات می‌گویند: هنگامی که پیامبر P برای نماز صبح از منزل خارج می‌شد و به سوی مسجد می‌رفت زمانی که از مقابل خانه حضرت علی U عبور می‌کرد، درنگ می‌فرمود و می‌گفت: «الصلاة، الصلاة = نماز را دریابید، نماز را دریابید» سپس آیه تطهیر را تلاوت می‌فرمود.

اگر این دسته از روایات نیز تمام شرایط صحت را داشته باشند،

اولاً: به هیچ‌وجه دلالت ندارند که همسران پیامبر P اهل بیت او نیستند.

ثانیاً: عمل پیامبر P که پس از تحریض آنان به نماز، آیه تطهیر را تلاوت می‌فرمود به خوبی می‌رساند که آن حضرت نیز در واقع می‌فرمود که برخیزید

۱- البته روایات خدشه‌ناپذیر مورد اتفاق، از بحث ما خارج اند.

۲- چند نمونه از این روایات را علامه «مرتضی عسکری» در کتابش آورده است. (ر. ک. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۳۲).

و نماز را دریابید که خواسته خدا از تشریع نماز، طهارت نفسانی شما بوده است، نماز بخوانید تا پاک و طاهر شوید. به عبارت دیگر، طهارت نفسانی را نتیجه اقامه نماز که از جمله عبادات و امری تشریعی است، می دانست.

ثالثاً: دلالت دارد که حضرت علی (ع) و همسر بزرگوارش حضرت زهرا، خانه‌ای جدا از خانه پیامبر (ص) داشته‌اند.

رابعاً: اگر پیامبر (ص) این آیه را به غیر همسرانش نیز تعمیم داده باشد هیچ اشکالی ندارد. زیرا چنانکه گفته شد اراده مذکور در آیه، اراده تشریعی است، و پیامبر (ص) همان غایت و هدف را که آیه شریفه برای مخاطبین اولیه آن بیان نموده، برای سایرین نیز ذکر کرده است. در واقع تفاوت سایرین با مخاطبین اولیه آیه آن است که خواسته و مقصود آیه تطهیر با شدت و تأکید بیشتری از ایشان توقع می‌رود. و به عبارت دیگر، مسئولیت آنها شدیدتر و سنگین‌تر است و به همین سبب نیز اجر یا عقاب بیشتری در انتظار آنهاست و به هیچ‌وجه به این معنی نیست که هدف آیه کاملاً منصرف از سایرین باشد. بنابراین، تعمیم آیه به سایرین مانعی ندارد.

آیا اگر پیامبر (ص) این آیه را خطاب به عده‌ای از زنان یا مردان بخواند و به آنها بفرماید: برخیزید نماز بخوانید و زکات بدهید و به اوامر الهی عمل کنید که خدا می‌خواهد با این اعمال پاک شوید، چه اشکالی دارد؟ و آیا دلالت دارد که همسران پیامبر (ص) مخاطب آیه تطهیر نبوده‌اند؟!

بنابراین، چنانکه گفتیم احادیث نیز دلالتی بر خروج همسران پیامبر (ص) از خطاب آیه تطهیر ندارند.



چون در اثنای کلام قول داده بودیم^۱ با تفصیل بیشتری به مسأله «عصمت»^۲ «عصمت»^۲ پردازیم در اینجا کلام یکی از نویسندگان را درباره عصمت می‌آوریم و به اجمال بررسی می‌کنیم، ایشان چنین نوشته است:

«شکی نیست که عصمت یعنی محال بودن صدور گناه و خلاف از معصوم، و این محال بودن صدور گناه ناشی از تربیت ویژه و بالا رفتن نیروی اراده و کنترل نفس و تأییدات و امدادهای الهی به بنده‌اش می‌باشد در حدی که با وجود این فرازهای تکاملی، صدور گناه و خلاف از آن بنده محال است. بنابراین، معنای عصمت این نیست که محو اراده و اختیار در راه و رسم انسان باشد، بلکه معنای عصمت بالا بردن اراده و تکامل آن در حدی است که با وجود آن، صدور گناه و مخالفت با خداوند و پیروی از هوی و هوس محال باشد.

برای فهم هر چه بیشتر معنای عصمت مثالی می‌زنیم: هر کدام از ما تا حدودی از عصمت برخورداریم، منتهی در هر فردی نسبت به تکامل وی قلمرو عصمت فرق می‌کند یعنی هر چه درصد تربیت و خودسازی و نیرومندی اراده و توان بر مخالفت با هوای نفس و کنترل آن بیشتر باشد دایره عصمت در آن وسیع‌تر است. مثلاً نمی‌توان تصور کرد که مادری در قتل فرزندان به دست خودش پیشقدم شود هر چند هم که از دست فرزندش

۱- ر. ک، صفحه ۲۸.

۲- البته «عصمت» به معنای «عدم سهو و نسیان، در ابلاغ آیات الهی و احکام شریعت»، مورد تأیید قرآن است و خوشبختانه مخالفی ندارد و از بحث ما خارج است.

عصبانی شده باشد. این مقدار از عصمت در اکثر قریب به اتفاق مادران وجود دارد، البته از موارد استثنایی و نادر قتل فرزند به دست مادر بگذریم.

این نوع از عصمت در مادران به ارادة تکوینی خداوند در قلب مادر جای یافته که نسبت به فرزندانش عطف و رحیم باشد، در عین حال این مهر و عاطفه تکوینی موجب محو اراده و اختیار مادر نمی‌شود تا رحمت و عطف و تکوینی بدون اختیار و اراده از او صادر شود. و همین طور محال است که بسیاری از مردم به خاطر مسایل بسیار جزیی عمداً آدم بکشند یا خلاف نمایند و در حالی که افراد جنایتکار چنین عصمتی ندارند اما عامه مردم به تمام معنی محال است که به خاطر مسایل جزیی آدم بکشند.

گامی دیگر از این نردبان تکامل بشری بالا می‌رویم و می‌بینیم که گروه بزرگی از مردم در سطح برتری از تکامل و شعور و راه و رسم انسانی زندگی می‌کنند، لذا محال است که این گروه در حق دیگران ستم کنند، مثلاً رزق و روزی مردم را قطع کنند، با آنان ستیز نمایند و یا به خاطر اختلاف عقیده و سلیقه به زندانشان افکنند و آنان را بکشند یا شکنجه نمایند، در حالی که افراد دیگری که در این سطح از تکامل انسانی نیستند به راحتی آدم می‌کشند، شکنجه می‌کنند و حرث و نسل یک جامعه را نابود می‌سازند و زمین و زمان را به فساد می‌کشند.^۱

۱- این کلام مؤلف نیز عاری از خلل نیست، پرواضح است که اینگونه افراد نیز از کودکی چنین نبوده‌اند بلکه به تدریج و با پشت سر نهادن مراحل از حالت عادی انسانی به چنین وضعیت و حالتی رسیده‌اند.

بنابراین، این مرحله از عصمت، برتر از مرحله پیشین است و دایرة آن وسیع‌تر از قلمرو مرحله اول می‌باشد. بدون شک این مرحله از عصمت برتر انسان، محصول تربیت نیرومند انسانی و بیداری هر چه بیشتر وجدان و سلامتی نفس و تهذیب آن می‌باشد.

و باز گامی دیگر از نردبان تکامل انسانی بالا می‌رویم، مردمی را می‌بینیم که محال است از آنان سخن زشتی علیه دیگران صادر شود. و این از مراحل عالی و تربیت و تعالی روحی و تهذیب نفس و تکامل اخلاقی انسان است در عین حال که چنین انسانی بر اراده و اختیار خود باقی است.

و باز گامی دیگر از تکامل بالا می‌رویم، گروهی از مردم را می‌بینیم که خداوند به آنان بهره بسیاری از دین عطا فرموده و زمینه تربیتی شایسته برایشان فراهم ساخته و آنان را مورد تأیید و عنایت خود قرار داده است، لذا محال است که از این افراد انسانی کوچکترین ضرر و زیانی ولو با حرف و اشاره و نیت بد یا غیبت و تهمت و ... متوجه دیگران شود، اگرچه تعداد این قبیل افراد در جوامع انسانی اندک است ولی به هر حال وجود دارند و هستند کسانی که محال است کوچکترین آسیب مادی و معنوی از آنان علیه مردم صادر شود. و آنگونه که گفتیم در مراحل پایین‌تر، اکثر مردم از ارتکاب قتل و جنایات مختلف به بهانه‌های اندک و ناچیز، خودداری می‌کنند.

بدون شک هر چه انسان از نردبان تکامل بالا رود و به مراحل بالای تعالی روحی و معنوی برسد، درجات عصمت را پیموده و در هر مرحله و مرتبه‌ای از تکامل که قرار گیرد، محال است که به ناپاکی و تجاوز و ستمگری رو کند

و طبعاً اگر در این طی طریق، امدادات و الطاف الهی شامل حالش شود، به مراتب از تهذیب نفس و کنترل بیشتری برخوردار خواهد بود. اما این بدیهی است که در هر مرحله از مراحل تکامل و رسیدن به درجات عصمت، از انسان سلب اختیار نمی‌شود، یعنی قادر بر ستم و گناه هست چرا که غرایز منفی قهراً در نفس آدمی وجود دارد و سرکوب این غرایز منفی و رذایل اخلاقی در مراحل مختلف تکامل، به ارده و اختیار انسان بستگی دارد که البته اراده و اختیار انسان نیز به مراتب تربیتی و تکامل انسان مربوط است که تأییدات و الطاف الهی بر همه آنها مقدم می‌باشد.

شکی نیست که تأییدات و الطاف الهی بر بنده‌اش از مهمترین سبب‌های نیروبخش اراده انسان و کنترل‌کننده راه و رسم او از گمراهی و تبهکاری است و نیز شکی نیست که کمیت و کیفیت تأییدات الهی مر بنده‌اش را مانند دیگر سنن خداوندی تابع قانون و قاعده بسیار دقیق و ظریفی است یعنی هر چه انسان جهاد نفسانی بیشتری داشته باشد خداوند تأییدات بیشتری را نصیب او می‌کند:

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^ج وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ

الْمُحْسِنِينَ)

(عنکبوت / ۶۹)

پس عصمت و محال بودن صدور گناه و خلاف، از بنده به معنای محو اراده و اختیار انسانی نیست بلکه به معنای بالا بردن اراده در حدی است که

ارادة انسانی مغلوب نفس قدرتمند امارة آدمی نشود تا به گمراهی و تبهکاری روی آورد.

حال که توانستیم قلمروهای مختلف عصمت را تصور کنیم و دریابیم که هر چقدر هم که گستره عصمت، پهناور باشد، با اراده و اختیار آدمی منافات ندارد، در پرتو چنین تعبیری می‌توانیم عصمت برتر و گسترده‌تر انبیاء و ائمة معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - را به روشنی تصویر نماییم. به طوری که محال است از آن حضرات ستم و اشتباه و خلاف صادر شود، در عین حال که دارای اراده و اختیار هستند و بدون اینکه ابداً مقهور و مغلوب غریزه‌ای از غرایز نفسانی شوند.

اینک با توجه به این توضیح، دیگر برای ما دشوار نخواهد بود تا ارادة تکوینیة خداوند را در آیه شریفه تطهیر بفهمیم و آن عبارت است از امداد و فیض و تأیید و لطف الهی مر بندگان شایسته‌اش از اهل بیت - علیهم السلام - را در پاک ساختن روانشان و زدودن ناپاکی از زجاجة جانشان و بالا بردن ارادة آنان به گونه‌ی تکوینی با قدرت توانمند الهی، به طوری که با وجود آن، صدور گناه و عصیان از آن حضرات در عین وجود اراده و اختیارشان، محال باشد. تأکید می‌کنیم که این تأیید الهی منجر به سلب اراده و اختیار از آنان نمی‌شود. چرا که این تأییدات در حقیقت به معنای بالا بردن درجات تکاملی اراده و نیرو بخشیدن به آن است تا به کمک‌های الهی به تقویت و کنترل نفس پردازند تا آنجا که صدور گناه و عصیان از آنان محال باشد.» (پژوهشی در آیه تطهیر، مصونیت تکوینی رهبران عقیدتی اسلام، تحقیق و

تألیف استاد محمد مهدی آصفی، ترجمة دکتر محمود رضا افتخارزاده، دفتر نشر معارف اسلامی، قم، صندوق پستی ۵۷۳، صفحه ۷۹ به بعد).

محال بودن انتخاب گناه و ابتلا به اشتباه، عبارت دیگری است از مختار نبودن، زیرا مختار بودن یعنی «محال نبودن هر دو جانب مباین یک انتخاب، برای مکلف»؛ اگر یکی از دو سوی انتخاب محال باشد در واقع اختیار مکلف بی‌مورد خواهد بود. به نظر ما نویسنده محترم لفاظی کرده اما مشکل را حل نکرده است. از این رو در گفتار ایشان اشکالاتی دیده می‌شود که برخی از آنها عبارت‌اند از:

اولاً: مثالی که نویسنده محترم آورده درباره امری غریزی و غیر انتخابی است که بی‌نیاز از تمرین و ممارست و عمل به احکام تربیتی است و به تدریج حاصل نشده و در واقع توسط مادر انتخاب نمی‌شود یعنی چنین نیست که برخی از مادران غریزه مادری را برگزینند و برخی چنین نکنند، به عبارت دیگر، این غریزه چنانکه مؤلف محترم نیز اعتراف کرده‌اند به اراده تکوینی الهیه در مادران ایجاد می‌شود اما نه به میزانی که صد درصد غیر قابل تخلف باشد. به همین سبب، تخلف از آن نیز گهگاهی دیده می‌شود. اگر خدا این غریزه را قوی‌تر و به میزان غیر قابل تخلف در مادران به ودیعت می‌نهاد، قهراً تخلف از آن نیز هیچگاه مشاهده نمی‌شد.

مهمتر اینکه صفات تکوینی و غیر انتخابی هر چه شدیدتر و قوی‌تر باشد به همان نسبت نیز فاقد فضیلت خواهد بود به عنوان مثال کسی به سبب اینکه خود را با آتش نمی‌سوزاند و یا خود را نمی‌کشد مستحق تحسین و پاداش و

دارای فضیلت محسوب نمی‌شود. زیرا حب نفس امری اختیاری نیست که انسان با مجاهدت و به تدریج آن را اکتساب کند و اگر به مقتضای این غریزه عمل می‌کند، کار مهمی نکرده است. به همین سبب است که در این موارد اصولاً نیاز چندانی به مربی یا اسوه و مقتدی نیست و کسی هم تاکنون بزرگان دین را در اینگونه امور اسوه و الگوی مردم نشمرده بلکه در اموری که نیازمند پرورش و تربیت و جهاد با نفس و خودسازی است نیازمند اسوه و پیشوا هستیم.

موضوع بحث ما نیز در مواردی است که به قول شما محصول تربیت نیرومند انسانی و بیداری هر چه بیشتر وجدان و سلامتی نفس و تهذیب آن است و هر چه انسان جهاد نفسانی بیشتری داشته باشد خداوند تأییدات بیشتری نصیب او می‌کند در آیه ۶۹ سورة عنکبوت نیز که مورد استناد نویسندگان قرار گرفته خدا هدایت بندگان را منوط و مشروط به مجاهدات اعلام کرده است.

چنانکه می‌دانید تربیت یعنی عمل کردن به قوانین (امر و نهی) شرع که ناشی از اراده تشریعی خداست و جهاد نفسانی نیز به معنای تبعیت انسان از اراده تشریعی خدا و عمل به مقتضای آن است که موجب علو روحی انسان می‌شود در حالی که شما معتقدید این مرتبه از علو روحی که موجد عصمت و مصونیت از خطا و نسیان و گناه است با اختیار و طی مراحل تربیت و تعلیم نبوده و برای سایرین نیز قابل حصول نیست و منحصرراً برای افراد محدود و معدود (= چهارده نفر) به اراده تکوینی الهی ایجاد شده است.

ثانیاً مطالبی که گفته‌اند، حداکثر مربوط به گناه است و ربطی به خطا و نسیان ندارد در حالی که شما عصمت را به معنای عدم سهو و نسیان نیز می‌دانید که ربطی به جهاد نفسانی و تربیت روحی انسان و دانستن عواقب گناه و بیزاری از آن، ندارد. علاوه بر این آنچه درباره تربیت نفسانی و علو روحی گفته‌اید محتاج مرور زمان است. اما شما امام را از کودکی، معصوم از گناه و مصون از سهو و نسیان می‌دانید که این حالت نادر آنها ناشی از تربیت و مجاهدت نیست. مثلاً حضرات حسنین - علیهما السلام - را که در زمان نزول آیه تطهیر خردسال و نابالغ بوده‌اند و یا امام جواد (ع) را از همان کودکی عالم به حقایق شریعت و معصوم و مصون از سهو و نسیان در تمام شؤون زندگی می‌دانید.

بنابراین، چنانکه گفتیم چنین انسان‌هایی برای اسوه و الگو بودن برای کسانی چنین امکانی ندارند و اراده تکوینی و تأییدات و الطاف الهی تا بدین حد، شامل حالشان نیست، مناسب نیستند. چگونه کسانی که اراده آنها با اراده تکوینی خدا تقویت شده و به کمال رسیده می‌توانند الگوی کسانی باشند که اراده آنها را از چنین تأیید و کمکی بهره‌مند نیست؟

ملاحظه می‌کنید که بحث ما در این نیست که عصمت به چه معنی است، و آیا در وجود افراد مذکور چیزی به نام اختیار هست یا نیست زیرا وجود یا عدم اختیار تأثیری در بحث ما ندارد چون بنا به فرض شما، افراد مذکور به «اراده تکوینی» خدا و با تأییدات و عنایات خاص الهی چنان شده‌اند که

همواره خیر و صلاح را اختیار و انتخاب می‌کنند و هیچگاه دچار اشتباه و نسیان نمی‌شوند!

به نظر ما گوینده این کلام از معنای «ارادة تکوینی» غفلت یا تغافل کرده است، زیرا چنانکه معلوم است میان ارادة تکوینی و مراد خدا هیچ مانع و تأخیری وجود ندارد. از دو حالت خارج نیست یا ارادة تکوینی الهی در اینکه افراد مورد نظر چنین حالتی داشته باشند، تأثیر دارد و یا بی‌تأثیر است. حالت دوم قطعاً مردود است، حالت اول نیز موجد همان مشکلی است که گفتیم یعنی اولاً: شامل همه مؤمنین نیست و منحصر است به چهارده نفر. ثانیاً در این حالت چنانکه گفته شد اختیار و توان انتخاب مکلف، میان اراده و مراد الهی قرار نمی‌گیرد. صرف ارادة تکوینی الهی یعنی عدم امکان خلاف آن و در چنین حالتی بود و نبود «اختیار» مکلف اهمیتی در بحث ما ندارد و چنانکه گفتیم اگر خدا درباره سایرین نیز چنین اراده‌ای می‌فرمود آنها نیز فقط به راه خیر و صلاح می‌رفتند.

امید است همین مختصر که گفته شد، برای تجدید نظر برادر ما در استنباطی که تاکنون از آیه تطهیر داشته‌اند، مؤثر افتد و «ما توفیقی إلا بالله». اما پیش از ختم کلام ناگزیریم به بند هفتم نامه برادرمان - البته بسیار مختصر - پردازیم تا بند مذکور نیز مورد غفلت یا بی‌اعتنایی قرار نگیرد. نویسنده محترم ناگاه پای آیه مباهله (آل عمران / ۶۱) را به میدان بحث آیه تطهیر کشیده است!

اولاً: لكل مقام مقال. بحث ما تاکنون بر سر این مسأله بود که اراده مذکور در آیه تطهیر چگونه اراده‌ای است، و آیا ازواج النبی P، اهل بیت آن حضرت و در نتیجه، مخاطب ذیل آیه ۳۳ سورة احزاب هستند یا خیر؟ از این رو به نظر ما آیه مباحله برای جوابگویی به سئوالات مطروحه درباره آیه تطهیر کارگشا نیست.

مفسرین^۱ اتفاق دارند که آیه مباحله در شرایطی نازل شده که گروهی از مسیحیان نجران به ریاست یک اسقف به مدینه آمدند و با پیامبر P درباره «ابن الله» بودن حضرت عیسی U بحث و مجادله می‌کردند، پیامبر P نیز آیاتی از قرآن کریم را در پاسخ آنها خواند ولی آنها لجوجانه و بی‌آنکه پاسخ صحیحی بدهند گفتار آن حضرت را نپذیرفتند و بر عقیده خود اصرار ورزیدند. در این شرایط از جانب خدا به پیامبر P فرمان رسید که:

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ

وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى

الْكَاذِبِينَ) (آل عمران / ۶۱)

«بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدای را بر دروغگویان قرار دهیم».

۱- به عنوان نمونه می‌توان به مجمع البیان ذیل آیه ۶۱ - سورة آل عمران مراجعه کرد.

اسقف نجران به همراهان خود گفته بود که اگر پیامبر ρ با فرزندان و عزیزان و خواص خود برای مباحله آمد با او مباحله نکنید اما اگر با سایر پیروان خویش آمد مباحله را بپذیرید. روز موعود پیامبر اکرم ρ همراه حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرات حسنین - علیهم السلام - برای مباحله حاضر شد. نصاری نیز برای مباحله آمدند. اسقف پرسید: همراهان پیامبر ρ کیستند؟ گفتند: مرد همراه او علی است که پسر عمو و داماد آن حضرت و محبوب‌ترین شخص نزد اوست، دیگری دخترش فاطمه و در دل پدر عزیزترین فرد است، و آن دو کودک نیز فرزندان فاطمه‌اند. اسقف با اطلاع از این موضوع از مباحله خودداری کرد.

بنابراین، ملاحظه می‌کنید که واقعه مذکور - چنانکه اسقف نصرانی نیز دریافته بود - نشانه اوج اطمینان و رسوخ ایمان و عمق اعتقاد و نهایت صداقت پیامبر اکرم ρ است که در شرایط خطرناک، به جای آنکه پیروان خویش را پیش اندازد و سپر بلای خود قرار دهد، عزیزترین کسان خود را به میدان می‌آورد و از فدا کردن خود و محبوب‌ترین کسان خویش در راه دعوت اسلامی دریغ ندارد. این روش همیشگی پیامبر ρ در امر تبلیغ دین خدا بوده و به همین سبب است که می‌بینیم جناب حمزه عموی پیامبر ρ و یا پسر عموی آن حضرت، یعنی جناب جعفر بن ابی‌طالب شهید می‌شوند و یا در موارد پر خطر که دیگران توان مقابله نداشتند از جمله در ماجرای «عمرو بن عبدود» و نظایر آن، پسر عمو و دامادش که وی را از کودکی همچون فرزند خویش بزرگ کرده بود، یعنی

حضرت علی $\mathcal{U}$ پیشقدم می‌شد و خود پیامبر اکرم $\mathcal{P}$ نیز غالباً از سائرین به دشمن نزدیکتر بود.

آری، اگر کسی ادعا می‌کرد که همسران رسول خدا $\mathcal{P}$ از حضرت زهرا و شوهر و دو فرزندش، برای پیامبر $\mathcal{P}$ عزیزتر و محبوب‌تر بوده‌اند، تمسک به آیه مباهله بی‌وجه نبود، اما برای چندمین بار یادآور می‌شویم که بحث ما بر سر این مسأله بود که آیا همسران پیامبر $\mathcal{P}$ ، اهل بیت وی و مشمول ذیل آیه ۳۳ سورة احزاب هستند یا نه؟ پرواضح است که جواب این سؤال در آیه مباهله نیست.

ثانیاً: اگر برادر ما منظورشان آن است که همان ادعای مشهوری را که درباره این آیه اظهار می‌شود به ما یادآور شوند ناگزیریم برخی از اشکالاتی را که بر این ادعا وارد است یادآور شویم. نظریه مذکور مدعی است که چون پیامبر $\mathcal{P}$ برای مباهله، حضرت علی $\mathcal{U}$ را با خود برد، پس حضرت علی $\mathcal{U}$ در حکم نفس پیامبر $\mathcal{P}$ و با او مساوی است! از جمله اشکالات این ادعا آن است که:

(الف) این ادعا مستلزم «تکلیف مالا یطاق» است که ساحت مقدس خداوندی از آن مبری است. زیرا آیه فرموده: «أنفس» ما و «أنفس» خودتان را بیاورید. گیرم که پیامبر اکرم $\mathcal{P}$ از طریق وحی دانسته بود که علی $\mathcal{U}$ با او مساوی و خود اوست!! اسقف مسیحی چگونه می‌توانست بداند که چه شخصی نفس وی و کاملاً مساوی با اوست تا او را برای مباهله بیاورد؟!

انجام این خواسته، فوق توان آنها بود. کشیش و هیئت همراهش که علم غیبت نداشتند!^۱

ب) علاوه بر اینکه هیئت نجرانی* از منطقه‌ای نه چندان نزدیک، عزم مدینه کرده و قصد سیاحت و تجارت نداشتند بلکه برای مباحثه و مناظره با پیامبر p آمده بودند و طبعاً در چنین سفری زنان و اطفال را با خود نمی‌آوردند، این نکته نیز نباید مغفول بماند که اسقف و هیئت همراهش چنانکه مرسوم روحانیون نصرانی است، زن نداشته و طبعاً فرزند نیز نداشتند تا پیامبر p به آنها بفرماید زنانتان و پسرانتان را بیاورید.

ج) درباره لفظ «نفس» و جمع آن «أنفس» باید بدانیم اگرچه در غالب موارد «نفس» به معنای «خود» است، مثلاً می‌گوییم: «جاء الوزير نفسه» یعنی «خود وزیر آمد (نه شخص دیگری)» یا می‌گوییم: «رأيت المعلمين أنفسهم» یعنی: «خود معلمین را دیدم (نه اشخاص دیگر را)». ما از این معنی به عنوان معنای اول یاد می‌کنیم. در این معنی، تفاوتی میان مؤکد و مؤکد نیست و هر دو یکی بیش نیستند.

اما باید توجه داشته باشیم که در موارد بسیار، جمع این کلمه یعنی «أنفس» به معنای «خودی»ها و «نزدیکان» و «وابستگان» و ... استعمال می‌شود. ما از این معنی به عنوان معنای دوم یاد می‌کنیم.

۱- مرحوم طبرسی نیز در مجمع‌البیان درباره «أنفسکم» نوشته است: «من شئتم من رجالکم = هر که از مردانتان که خواستید».

*- نجران منطقه‌ای است در نزدیکی یمن.

در مورد مدلول و معنای کلمه «أنفس» نیز قرآن کریم مشکل‌گشای ماست.
فی‌المثل قرآن خطاب به یهود فرموده:

(فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) (بقره / ۵۴)

یا:

(وَلَا تَخْرُجُونَ أَنْفُسَكُمْ) (بقره / ۸۴)

همه مفسرین اتفاق دارند که منظور «انتحار» نیست بلکه گفته‌اند: «أی: یقتل أو یخرج بعضکم بعضاً» یعنی: «برخی از شما برخی دیگر را می‌کشند یا اخراج می‌کنند». قرآن فرموده:

(لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا) (نور / ۱۲)

«چرا آنگاه که آن [افترا] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن به خودشان گمان نیک نبردند؟».

و فرموده:

(فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ) (نور / ۶۱)

«پس چون به خانه‌هایی درآید بر خودتان سلام گوید».

و فرموده:

(وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ) (حجرات / ۱۱)

«از خودتان عیبجویی نکنید».

مفسرین متفقاً گفته‌اند: یعنی چرا مسلمانان به «خودی‌ها» و مؤمنانی که از خودشان بودند، گمان نیک نبردند و درباره‌ی دو آیه بعدی گفته‌اند: «أَيُّ لَيْسَ بِكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» و «أَيُّ لَا يُطْعَنُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» یعنی برخی از شما به برخی دیگر سلام گوید و برخی بر برخی دیگر طعن نزنند. ملاحظه می‌فرمایید که در قرآن «أنفس» در بسیاری از موارد به معنای «وابستگان» و «خودی‌ها» است یعنی به معنای دوم استعمال شده است.

حتی قرآن درباره‌ی پیامبر اکرم ρ فرموده:

(بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ) (آل عمران / ۱۶۴)

«فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت».

یا فرموده:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ) (توبه / ۱۲۸)

«هر آینه شما را فرستاده‌ای از خودتان آمده است».

اما «نفس» در این موارد نه به معنای آن است که همه مؤمنین با پیامبر ρ مساوی هستند! بلکه در آیه مباهله «أنفس» به معنای دوم استعمال شده است. باید توجه داشته باشیم که اگر (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) را به معنای اول بگیریم با مشکلاتی مواجه می‌شویم از جمله مشکلی که قبلاً اشاره کردیم که برای مخاطبین پیامبر ρ ، مستلزم «تکلیف مالایطاق» است. اگر «أنفسکم» را به معنای دوم بگیریم - چنانکه مفسرین گرفته‌اند - در این صورت جوابگو

تأملی در آیه تطهیر

باشیم که پس چرا «أنفسنا» را قبلاً به معنای اول گرفته‌ایم؟! همچنین اگر حضرت علی ع نفس پیامبر ﷺ و مساوی با او باشد پس چرا فرشته بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد و بر آن حضرت نازل نمی‌شد؟ چرا او نیز مانند حضرت هارون ع پیامبر نشد؟ با اینکه کسی مدعی نیست که هارون ع نفس موسی ع و مساوی با آن حضرت بوده است. به نظر ما این ادعا حتی با حدیث منزلت نیز سازگار نیست. (لطفاً در معنای «تساوی» بیشتر تأمل بفرمایید) دیگر اینکه این ادعا به وضوح تمام بر خلاف واقعیت است و بی‌شبهه حضرت علی ع شاگرد پیامبر ﷺ و تابع آن حضرت بوده است. پیامبر ﷺ فرشته را می‌دید ولی حضرت علی ع نمی‌دید و هکذا...

با توجه بدانچه گفته شد، باید توجه داشت که بنا به اصول و مراسم مباحله مقصود از آیه ۶۱ آل عمران این است که نمایندگان دو مکتب عقیدتی، مردان و زنان و اطفال و در یک کلمه «خودی»ها و «نزدیکان» خویش را برای مباحله بیاورند و پیامبر ﷺ به سبب خلوص نیت و یقین خلل ناپذیری که به حقانیت آیین خود داشت در روز مباحله، عزیزترین وابستگان و خویشان خود را به میدان آورد.

حال چگونه می‌توان از این ماجرا، خروج همسران پیامبر ﷺ از شمول خطابات ذیل آیه ۳۳ سورة احزاب را نتیجه گرفت، برعهده شماست! این گفتار را با تلاوت آیتی از قرآن کریم به پایان می‌بریم:

(رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ

رَحِيمٌ)

(حشر / ۱۰)

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library